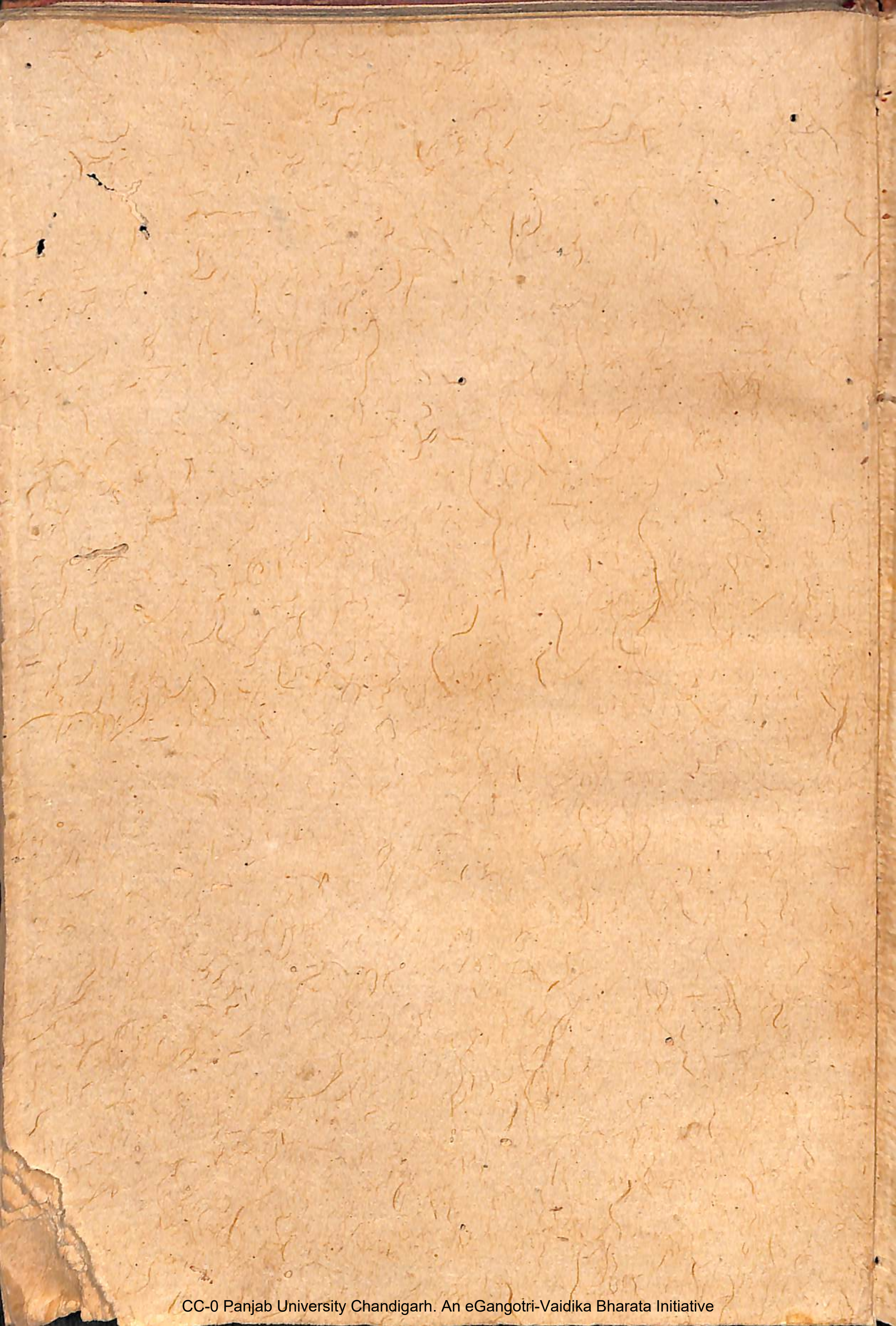


ظفرنامۂ فتح کانگڑہ ہے [سرورق ندارد]
فارسی کلاسیکی ہے بخط نستعلیق، کتابت بتاریخ
یکشنبہ ۱۷ از بھادون ۱۸۹۷ بکرمی،
۸۲ اوراق، اندازۃً ۹ سطور فی صفحہ،

657

41

See folio 4~~1~~





اردو

۱ ٦

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت حکیم علی الاطلاق جل جلاله در ازل الازل پیش از آنکه کارکنان
دیوان جلال و جمال در اعمال کشور ایجاد بر سر کار آیند و نقشبندان
کارگاه قضا و قدر در نگارخانه ابداع نقشی بر روی کار آرند
آن وقت که وقت از حلیه تعین عاری بود و زمان و مکان در
نهانکده امکان بنجت متواری هنوز که مظاهر بود را نمودی نبود

دیمالی

۱۰

ومجالی وجود را وجودی نه جمال شاهد مشاهد کثرت وصورت

هستی مقید در مرایا صور علمیه واعیان ثابته چون نمود

جان در جسم وظهور مسمی در اسم خود نمائی جمالی می نمود ساتی

خلوت خاص مسطب اختصاص بزمستان کائنات از

سرجوش زمان خمکده افلاک تا ته جرعه نوشان عالم آب وخاک

باده وجود عقلی می نمود   بود عدم برقع روی وجود

رنگ وجود همه بی رنگ بود   داعیه بود نمودی نداشت

شاهد ایجاد شهودی نداشت   بمقتضاء حکمت کامله نظر بمصلحت

دید مصالح کارخانه عالم ورعایت نظم ونسق دار السلطنه آدم

اهتمام هر امری مهم را بر ذمت همت والا نهمتی حواله نمود

و سر انجام سرکاری بزرگ را بکارگذاری بزرگواری بارگذاشت و سرکردن

هر کرداری دشوار را در گردن عهده سرافرازی نمود و تنظیم هر امری عظیم را

بتدبیر اقتدار صاحب قدرتی تقدیر کرد چنانچه زمام حل و عقد هر امری را

بقبضه سیاست اولی الامری سپرد همچنین بنا بر رعایت صلاح وقت

با قتضای کاردانی حکمت بر آمد هر کاری در گرو وقت و وقتی افتاد

و تیسیر هر خطب عسری در عهده زمان زمانی نهاد لاجرم چون وقت

آن کار در آید همه دشواری ها سر آید و سر رشته هر اشکالی بلجات

انحلال گراید و ازین در قفلها همه کلید فتح الباب مراد گردند و ازین راه

بسکینا

بسکه‌ها سربرگشته شوند چون بنیر اقبال آن صاحب دولت از مطلع
سعادت برآید و کوکب ظهور آن مظهر سعود از مشرق وجود طلوع نماید
بفر فره ایزدیش هر نهال خاصیت مآل همای همایون فال دهد و هر کت
خجسته روی اثر قدم فرخنده پیش در دکار روا کند و گرد سرمایه توتیا
گردد و گره انجا گره گشته شود و جوهر تیره روی زنگار آمیز آیینه
گیتی نما گردد و درانحالت اجابت پیش از سوال لب بانجاح مدعا
گشاید و هر یک از الوان حوایج گوناگون قبل از اظهار احتیاج بصد رنگ
برآید کار گره کارگشائی شود راهزنی راهنمائی شود
دام ره صید شود کام صید طرح رهائی فکند دام صید عقده دشوار

بخود حل شود چاره بیچاره معطل شود زایچه سرنوشت پیشانی نورانیش

نمودار تقویم کوکب کامرانی عالمی گردد و خطوط دست عطاپرستش سراسر رشته

خطوط اهل روی زمین در قبضه اقتدار انگشت کهین باشد و بمزاج دانی

انسان کبیر حدس صایبش تصرف در طبیعت جهان لاهوت نماید

و از کمال معرفت قانون حکمت مدلی تشخیص سنایه تدبیرش نبض شخص جهانبانی

بدست کاردانی آرد و نیروی دستبرد پنجه اقتدار رگ جوی روزگار گیرد

و بتباشیر دستور العمل تدبیر محکمش سوء المزاج فساد عالم پذیر صلاح صحت پذیرد

و فرمان نافذش بر هفت کشور چون نفاذ حکم روح بر اقالیم سبعه اعضا

روان گردد و صوابدید تدبیر صائبش چون مصلحت تقدیر در نحوس و سعود

و هبوط و صعود

وهبوط وصعود چرخ کبود کار کرنشود قبض وبسط ورضا و قهر بنی و رنج

ثمره شجره کمال عالم از شرف وو بال وطلوع زوال آفتاب ثمره بخش دهر

وعدل وجور وعطا ومنعش در اصلاح فساد طباع وحفظ صحت مزاج گیتی

از تلخ وشیرین دوا ومرهم ونشتر الطبا فایده بیشتر کخشد سموم وادی قهرش

چو حرارت عزیزی سازکار مزاج کاینات باشد وخار گلبن عتابش مانند

پند تلخ ارباب حکمت بمزه خوشگوار داشتن بار آید وگل آفتاب حسن ادب

شگفانداند، بادشاهنامه مفاخرش دیباچه ظفرنامه دین وداد گردد

وتاج الماثر نامه جهانگیری جودش سرنامه تاریخ اکبری سروری شود

درة التاج سخن بمکارم اخلاقش راشرفنامه قانون آداب سلاطین و

سیر ملوک ماضین توان خواند و فرهنگ‌نامهٔ آثار جهانبانی‌اش را دستور العمل

خسروان باستان و خرد جاویدان توان دانست بالجمله مشاطهٔ

کلک فنون طراز اعجاز پیرا العبد از پرده حجب رخسار شاهد اجمال جمال

نوعروس تفصیل را بغازه طرز تازه تطویل در لباس ایجاز زیب بیگونه می‌آراید

که چون بیامن اقبال حضرت صاحبقران ثانی که منظور نظر سعد اکبر آسمانی است

مقدمهٔ فتح رانا یعنی مقدمة الجیش فتوحات عساکر اقبال و طلیعة الجند طلوع

کواکب جاه و جلال آن برگزیده حضرت ذو الجلال بسعادت روی نمود و صورت

نصرت افواج منصوره بر جنود مقهوره جام و بهاره کرامت در مرآة الصفای

ظهور با جمیع وجوه صورت بست لاجرم حضرت جنت مکانی که بتائید اقبال آسمانی

قل

فال مستقبل و حال و چگونگی پیش آمد احوال از مصحف حال میکشودند و از سطرلاب
خطوط پیشانی استخراج ارتفاع آفتاب فطرت انسانی مینمودند هرگاه
از گلشن منظر همایونش گلگشت فرمای دیدهٔ تمنا تماشاگری میکشیدند و از مخایل
این رضی شمایل شمول نشاء قبول اقبال مشاهده فرمودند و آرزوی کارهای
دربسته که از این جوهر گوهر تیغ ید اللهی سر میزد صورت [illegible] می بست
که عنقریب سرافرازان جهان و گردنکشان گیتی در پای پایه
تخت همایون بخشش دست بسته بر پای ایستند و از طرز نشست و برخاست
این خلف الصدق ابو الآبای خرد خاطرنشان اندیشه والا می فرمودند
که لیاقت جانشینی آن بادشاه سلیمان نشان همین مربع نشین چار بالش

دانش و تمکین دارد و از طور حرکات و سکنات این طور تجلّی

انوار سکینه و وقار تسکین دل الهام منزل میدادند که سکون دلها

و حرکت ارواح بقبض و بسط دگر بدولت اینحضرت وابسته خواهد بود ازین راه

حضرت جنت مکانی که آیت رحمت ربانی بودند از رد لطف تام که از نسبت بخاص و عام

خصوصیت عموم من جمیع الوجوه داشت اشارات لطیفه میفرمودند که اگر بمولد

خوانان الواح ربانی از رهگذر مجاز بحقیقت کارهای اعجاز طرازاین برادر زاده

حضرت پروردگار برسند و زبان دانان رموز اشارات حوالی سرکار دریابند

که کدام سرفراز سزاوار این منصب است که بار ناموس نواهی الهی بر گردن تواند

گرفت و تحمل احمال امانت کارآگاهی تواند پذیرفت و ازین رو هر امر محال

که درایشم

که در آیینه صورت‌نمای خورشید ضیای حضرت جنت‌مکانی صورت اشکال لبستی حل آن
عقده مالاینحل را بسر انگشت اندیشه اعجاز پیشه حضرت خلافت‌پناهی
تفویض نمودندی تا بر مرآت باطن صورت‌پرستان ظاهربین حقیقت
این معنی صورت بندد که عقده بی‌سروبن هر کاری را به ناخن گره‌کشا تواند
و کوچه راه کوچان هر قفلی را دندانه هر کلیدی سر نتواند کرد و للحرب سجال
والشدید رجال آری طلسم محال‌کشا در هر امری عظیم باسم اعظم نام آوری
بسته شده و نقش مراد بر آید هر کاری که کج نشین بدست یاری کارگذاری
سرمدی در رشته و کل میسر لما خلق له در خلال این لوطیه‌سازی امداد بخت
خداداد از انجا که سلسله جنبانی اقبال توفیق نژاد است جناب الهی در صدد

اظهار سر اسرار حکمت نامتناهی در آمد از راه لطف لطیفه انتقالی بهنا بهنا انکه

در بارهٔ این خلیفة الحق که متحمل بار خلافت مطلق اند نص جلی از خفا خانهٔ اسرار

المنصب اظهار جلوه گر نموده سلیخه بکر دگر دان سور جل بسر راجه باسو ر وداد که از

ازدیاد مواد فاسده زیاده سری بر بانه بسر سام اند وخته بود و از اشتعال آتش

سودای زاید و مالیخولیای خیال خام متاع بنگاه خود را پاک سوخته لاجرم بروز

سرنجه سرکشی کلبن فرمان بری از بیخ و بن بر کند و از هجوم یاجوج خیال لوح واید ...

فاسده رخنه در سد انقیاد افکنده بسعی ناخن زنی ادبار چهره اقبال بدست خویش

بخست و عهد بخت تیره ارش از سیاه مستی غفلت پیمانه پیمان درست

عهدی بشکست و از درس بلای بقلاع سنگین اساس آن سرزمین نشست کرم

و و قوع دل

۷

و قوی دل گشته با کمال اطمینان خاطر و فراغ بال لبنیت بکوه بار داد عاقل

درانند اگر بمثل خویش تن دل را رو کش آتش و آتش نموده در نهانخانه سنگ

رو پنهان کند صدمه سنان آبدار و کاوش خنجر آتش بار اولیای دولت برق

صولت آن کافر نعمت را خوار و زار از دل حصار بیرون کشیده چون شراره

کم عمر زود میر سر باد فنا بر دهد و مانند قطره سست بنیاد زمین گیر بر خاک

هلاک افکند آری بر سر دریا زند خرگاه نخوت چون حباب قطره را خندد اگر

منت باد در همراهش است مجملاً چون در یولا بمسامع علیه حضرت جنت مکانی

رسید که سور جمل مقهور مذکور که بتوجه عنایت آنحضرت رو یافته لوای ایالت

در ولایت موروثی پدر به استقلال تمام برافراخته بود از غلبه صفرای سودای

جاه مذاق بلکه کام نافرمانیش چاشنی شهد اطاعت در نیافته دار تیره بختی و سیاه

گلیمی پا از اندازه گلیم خویش دراز کرده از کمال نقص کوتاه نظری یکبار قدم از شاه

راه اطاعت بیرون نهاده راه توبه بادیه عصیان پیش گرفته نسبت

بعضی از برکات سرحد پنجاب اندیشه دست درازی پیش نهاد خاطر

طغیان مآثر نمود حضرت مکانی بقصد اظهار مافی الضمیر سرانجام اهتمام این

مهم هم نیز بسامان طرازی رای گیتی آرای ناظم امور جهانگیری و جهانداری

اعنی حضرت خلافت مکانی صاحب قران ثانی تفویض نمودند و آن

حضرت راجه بکرماجیت را که برآورده تربیت امید ولیت عظمی و پرورده

خلافت کبری بود از بندهای از موجه کارگذار دانه نقد مان سرگذشته جان سپار برید

اعتبار

اعتبار سعادت اختصاص یافته بارها آن حضرت درباره اختیار او وقتهای
حالی بکار برده بودند و طلای خالص اخلاص او در معیار امتحان حضرت ظل
سبحانی سرخرو برآمده و مکرر کارهای بزرگ سردارانه سرکرده و از عهده تکفل
امور سترگ برآمده و بتازگی چاره بی سرانجامی مهام جام دبهاره که هم اکنون زبان
کلک سخن گزار و خامه کارنامه نگار باشاره گوشه چشمی ایمائی لطیف بدان نموده
مدت سرداری او پایان نمایان یافته تا مرد فرمودند در راجه بتاریخ دوازدهم
شهریور ماه سیزدهم سال تاریخ جهانگیری مطابق غره شعبان المعظم سنه ۱۰۲۷ هجری
با فتوحات نمایان بفوز سعادت رخصت استسعاد یافته با دلی قوی و رای درست
و عقیدتی راسخ و اخلاصی صافی از صوبه گجرات تا کمال کار آگاهی بدان

صوب رایهای گردید و همت والا در سر انجام آن بکار رد داشته توجه تمام به اهتمام آن مهمات برنشست

و چون آوازه اقبال عساکر آمال آویزه گوش سورجمل مدهوش گردید ناچار چون

دل بیدل خود با کمال بیخودی از جا رفته دست از غنایم تجدد و حساب سر حد

صوبه پنجاب باز داشته رجعت من الغنیمة بالایاب برخوانده از نواحی بهیمان

نیز در گذشت و بقلعه مو که به پشت گرمی دشواری کوه دامنهای جنگل در برابر آسمان

بلاطه برابری فرو چیده در محکمی در و دیوار مانند باره این والا حصار مورد ضرب المثل

گردیده پناه برد و آن قلعه از قدیم الدهر باز دار الایالت زمینداران آن سرزمین

بفنو مکر گردنکشان سرافراز در محاصره آن پای ثبات افشرده دست

بران نیافته اند و آن کار بسر نه برده از پای حصار برخاسته سر خود گرفته اند

القصه

القصه چون راجه بکرماجیت بافواج بادشاهی و شاهی یعنی سپاهیان نزال
تیشه‌بر و شاهیان قلعه‌گیر نصرت پیکر بنواحی الحصار منعت آثار
رسیده مر بر سواری سوران انداخته و لوای یورش در معرکه کشش و
کوشش برافراخته تا پای قلعه تاختند و چون قضاء آسمان
و بلاء ناگهان شعله فتنه انگیخته بر سر حصار و متحصنان ریختند و قریب
هفصد نفر از آن مردودان بیدین هیزم آتش تکین غازیان رعدآهنگ
برق انداز گردیدند و البقیه السیف آن سرکشان را که بشفاعت استیمان
قهرمان قهر از سر کشتن ایشان درگذشت و بهانه‌جوی مهربان لطف
بوسیله امان جانبخشی نموده موجه سیلاب شمشیر طوفان تاثیر از سر گذشت

چون دست به بند کمند اسیری دلہ گردن بحکم جنیر جم کمند بندگی نهاده سر پنجه زنجیر

گرفتاری گلوگیر گشت و سورجمل مطرود با معدودی چند از سر جان برخاسته

خود را از رخنه بیرون افگنده بیک دو پاسبر بر برده بقلعه نورپور که

آبادان کرده راجه باسو بود رسانید و آن موضع قبل از انشاء قلعه برهم بهمیری

پوری موسوم بود و چون بنام نامی حضرت جنت مکانی اساس یافته بپرتو نور الدین

جهانگیر شاه انتساب اسم سامی آنحضرت بران یافت باعتبار این نسبت

گرامی به نورپور مسمی شد و راجه بکرماجیت چون از فتح قلعه مو باز پرداخت

همت به کارسازی لوازم ملک گیری و قلعه کشائی گماشته اندیشه استیصال

سورجمل و فتح قلعه کانگره را سرمایه عزم جزم دلہ بتهیه عده و آلة این کار

خاطر پرداز

خاطر پرداخته همت کار طلب کردیده بی توقف راه پویه ولای تعاقب آن بدکیش را

فرا پیش گرفت وچنانچه رسم معهود سیل است که پیش از آنکه قدم بجریم پا به

دیواری نهد اساس آن جدار بتعظیم از جا بر خاسته به استقبال پیش رود آن

سرگشته وادی عصیان از صدمه سیل آب تیغ آتش آمیغ اولیای دولت

برق صولت از جا رفته پیش از آنکه موکب منصورت نزدیک بانجا رسید بجا ولی

بازگشته چون دیوار خود را کوتاه دید دانست که تاب صدمه امواج افواج لشکر

سیلاب اثر ندارد ناچار در پی چاره گری کار خویش شده از سهم سنان

آتش نزغزات ظفر آثار بدستوری ضطراب سیماب وار فرار بر قرار دل

ودرین قصه مشکله بفتوای جهتهاد مرغ نیم بسمل عمل نموده بدست و پا زدن

در آمد لاجرم آرام را بر خود حرام گردانیده بتجویز توقف یکدم را مباح

ندانسته بدعت شنیعه و آرا سنت سنیه قرار داده و نیم شب از راه شعب جبال

خود را بسر حد سرزمین راجه چنبا رسانیده و در قلعه اسرال که در انبوهی جنگل و در کوهستان

واقع است متحصن گردیده و آن قلعه ایست در غایت متانت و دشواری

و نهایت حصانت و استواری که با کمال قدم بنا و ثبات قدم اساس

متانت در پناه سایه دیوارش در عهد عالم امن و امان نشسته و بر آمد نقش

کنگره اش در کعب المراد فتح الباب چون مهره در تخته بند ششدر پا شکسته

رفعت برادج گردون عروجش از کمال سرافرازی سر سر کوب پایه های آسمان

در سر اوج زبان درازی شرفات عالی درجاتش در کار سرزنش این

دوار حصار دقیقه پای کم نمی آمد مجمل سخن بسوز سورجمل دران معقل آرام گرفته بود

بیلمای

سپاهی سپاه نصرت پناه چون دود که در شعلهٔ آتش سرکش بهیجد بهمراهی
سواد اعظم یعنی افواج فیلان عربده جوی سیاه مست اشتلم خوی که
پیش پیش صفوف پیادهاران اردوی جهان پوی سیلاب آسا زمین فرش
بودند پس و پیش صحنهٔ قلعهٔ آن بیدین بدکیش را چون امواج بلای سیاه
درمیان گرفت و راجه تا سه روز یورشهای سخت نموده و آن مقهوران
شوربخت دلیرانه بمقابله و مقاتله درآمده ثبات قدم ورزیدند و سیوم روز
غازیان ظفراندوز جاوید فیروز به آهنگ خندق ادراک درجات شهادت
احراز قصبات سبق انصار سعادت اظهار کمال مراتب جلادت نموده
چندین بنامردی سربازی پایه سرافرازی یافتند و برخی زخمی شده به آبروی گلگونه

چون بدرجه روسفیدی رسیده سربلند افسر ارجمندی گشتند و در پایان

هماورزبهادران قلعه ستان جان سپار در معرکه کارزارهای فراز افشرده

بدستیاری کلید فتح یعنی شمشیر ظفر تاثیر کار فیروزی بپایان رسانیده در برکندن

حصار یافتند و سورجمل بالاخره چون دید که ارشکرادبار اثر تش درین مرتبه زبانه

از سرادق فرآب تیغ آتش افروز غازیان بادشاهی خاک نبات رخت بقا

بسیلاب فنا دادند و گروهی انبوه بدستیاری غل گرفتاری بالفعل از حبس هموید

زندانخانه اجل آزاد گردیدند دانست که دم نقد صرف سعی بیجا دریغ کردن

ثبات قدم دخلی درباب مدافعه این قضای مردم ندارد لاجرم به فلاوری خیال

محال از قلعه اسرال گریخته دخیل سرحد قلعه راجه جینگر گردید ناگاه داخل قلعه که خلخانه

دبعضاه

وبنگاه راجه مذکور بود شده حیات ناقص دو سه روزی را بجناب فیروزی
کرده غنیمت شمرد و راجه بکرماجیت بعد از فتح مئو اسرال و فرار ان مقهور بر سر
قلعه نورپور نهضت نمود و چون چهره گشا دان حصار بند کوه بنیاد در آیینه مراد
رو نمود قرار بران داد که چندی در قلعهٔ مذکور رحل استقرار افکنده با غازیان نصرت شعار
ظفر شکار بسر کار شاهی که مانند شاهبازان رسیده بصید یکیک خرسند نمیگشتند
یکباره بطریق شکار قمرغه بر سر پاره قلاع آن سرزمین رفته ایشان را میر شکار نمیسازند
لاجرم فرصت بدشمنان نداده باندک فرصتی حصار پیاره و بهاری و تهنه دیکرده
و سور جوالی که در حوالی نورپور در جنگل دشوار گسار واقع اند و هر یک از نورپور در دشواری
راه آب نی گرو برده بر سر سواری بجنگ در آورد و چون بدستیاری تایید و کارگذاری اقبال

از کار فتح قلاع مذکوره تحصیل کمال جمعیت خاطر و فراغبال نمود و اراده تعاقب
آن تیره سرانجام بدعاقبت را بمیمنت فتح کانگره تصمیم داده در کارسازی سرگرم تهیه
برداری بود در این اثنا بحسب اتفاق خبر رسید که ماده نفاق مادهو سنگه برادر بدآختر
سورجمل سرشته عمل طغیان پذیر گردیده چون در هیولاء عرصه را خالی دیده فتنه انگیزی روزگار
واقعه طلب را فابو جوی شمرده رخصت فرصت وقت را غنیمت دانست و از زیاده سری بمیان هجا او نهاده گردن
کشی برکشید و از بیم صدمه صیت سطوت راجه بکرماجیت بقلعه کوتله که در میان کانگره و
نورپور افتاده تحصن جست و بنابر آنکه حصانت آن حصار را بنای استحکام و مایه استواری
از سه جانب بر ساحل آبی بهیا در اساس یافته از سمت رائی هما بنیاد قویدلی بر کوهسار
ولیست لعلوه داده طرف خشت را که از تنگی و تاریکی راه آمد شد نشان میداد به نسبت الات
التشار

آتشبازی نمودار کرده تا از نمودار کوته اندیشی دران جا به دیوار تمهید موله ثبات و قرار داده

بدین پشت گرمی سرگرم کار مدافعه و مقابله گردید غافل ازانکه مانند حباب خانه خراب خیمه

استقرار بر سر گرداب تزلزل زده و چون سیراب بیدار سراپرده قرار خاطر و فراغ مال

در دل بادیه اضطراب کشیده و از تنیدن تار و پود اندیشه پوچ چون خانه عنکبوت سرادق

دهن در رهن هواداری فضای هوا گذاشته و از قرارداد خیال محال چون خاشاک

سست اساس بنیاد تمکن بر عالم آب نهاده بالجمله راجه بلند اقبال حیال استیصال آن

ادبار مآل را بصلاح دید حزم دور اندیش زینت تصویب داده دقایق بینی احتیاط

حذر رشته اندیشه تاخیر مقصد اعلی را مصمم ساخته در همان گرمی سرگرم کار مرحله پیمای گشته

لوای قلعه کشایی برافراخت و فضای میدان حصار حصانت بنیان را سر منزل

خیل اقبال نموده به استظهار تمام و اقتدار مالاکلام بکارسازی قبل پرداخت

و بعد از چند روز که اساس اهتمام کار محاصره استحکام یافت و همت بعد روز بندی

دلتصرف بقلعه گیری شتافت متحصنان داد دلیری و مردانگی داده آنچه در ظرف

توان مدافعه و مقابله جا میگرفت بجا آوردند و دلاوران بکارگذار در پیش برد کار تهور

رستمانه بکار برده و در عرصه کارزار رخ کاری رنگین در کارزار کرده صفحه میدان را

چون میدان صفحه تیغ کارستان نموده چندانکه جمعی از غازیان سرفراز که گلدسته

زخم بر سر زده بودند از شگفتگی شگوفه مغفر بخنده دندان نما گلبن فتح را گلگل شگفتن

آموختند و برخی از دلیران که از گل شجاعت نمایان جراحت سینه را که چار چار

غنچه پیکان داشت بمرهم زنگار تیغ دلنهاد نموده خار از راه گلدار کشاد کار برداشتند

و حصاریان

وحصاری میان استواری و سرافرازی را به اندک روزگاری بزور دست و ضرب شست

بدست آوردند القصه چون راجه مجموع قلاع مذکوره بل جملگی ولایت سورجمل مقهور را

بزور سرپنجه و بستر و اولیای دولت قاهره از دست او و گماشتگانش و برادرش بقبض قبضه شمشیر تسخیر

درآورد و همه جا جانشینان او را بیجا کرده جابجا تهانه‌ها نشانیده اکثر پرگنات

آنجا را بجاگیر بندهای درگاه خلافت پناه داد و محل سرانجام کار سورجمل بیتر ها در کار را که

به چون و چرا خاست عاقبت بد اندیشی و بد فرجامی و شیمه ذمیمه نفاق گیتی مانند فوج برگشتگی

اقبال پرتبال آن نمک بحرام افتاده چون بلای سیاه سرگشته از سران براخت دایمی شد با کمال نقص

کوتاه نظری بتطرامعان در کار خود بمکر نگریسته دید که معامله بد عملی او یکجا انجامید

و در عرض اندک مدتی بی آنکه کار بطول کشد چند قلعه دیگر وا گرفت و آسمان ترا راستی

بکشاکش گرائید و اگر مردمش سراسیمه سر افکنده و پراکنده گشتند گروهی را

که پیمانه حیات پرشده بود کاسه سر پر از شراب ریحانی آب تیغ سرشار گشته

در مصطبه میدان سرمست ابد افتادند و برخی را که از شتلم عربده حریفان سوای بد مستی

از سر بیرون رفته و از درد خمار باده سرگشته دست کوشش در رعشه جاوید افتاده بپای اسیری

در خانه زنجیر گرفتاری وقف خواب سرمست گردید ازین راه فراخی دستگاه اندوه گار

بر دستک گردانید و از خم عرض که سربار اغراض نفسانی گردیده بود دستبرد سرمایه مواد منزل

روز بروز دست تطاول برآورد و کار ضعف قوی و سستی بنیه تومندیش بطول کشیده

عرض مرضش چو جوهر خنجر نمایان گرد و چون آن شوربخت مقهور حرام نمکی را شور زاده بود

در آخر کار نمک کار خود کرده تلخی کام مرگ را در مذاق دلش را با نفاق شیرین عهد بنیاد اساس این حیات گسست

اجتناب

اجتناب دار المکافات گیتی سپهر یعنی طعم عیش بیمارکار را در مذاق تلخکام آن صفرا
زده سودای نفاق تلخ و ناگوار گردانیده پیچ و تاب تب حیرت و اضطراب لرزه
دهشت بران مدهوش گماشت و پیوسته بنیان وقت مناسب جوابی درست
این بیت آن پیمان شکن بدعهد را بربان طعنه سرزنش شکسته خاطر میداشت
کای ساغر نمک بحرامی بدست تو چون نمک بس است برای شکست تو چون
دستور العمل معالجان بیمارستان اجل مسهل فنای جانگزای در کار این تیره رای کرده
دار الشفای گیتی را از لوث ماده فاسده وجودش بپرداخت زبان حال در وصف
احوال آن بدسگال مضمون اینذوست را ورد زبان حال نامه خوان ساخت به تردد
مجهد و نشستن از بخت سیاه هیچ کس نتواند نشستن از سایه بدر سر برد رشته

شمع چه خواهد بود دشمن زد نفس ما فوق شد خاکستر الغصه چون کاروان حیات این سیاه کار

بد سودا از سر منزل قلعه راجه جینا و ماهه کوچ کوفته بیک دم در مراحل بئس المصیر جهنم و در سفل السافلین

عدم مقام گزید و شراره زد و میر روح پر فتوح خان کالمستجیر من الرمضاء بالنار از بیم سطوت

قابض ارواح یعنی ملک الموت شمشیر مالک دوزخ پناه برد راجه جینا بعد از وقوع

این مقدمه بخود پرداخته از راه اصلاح کار خود نظر بر روی کار انداخته صلاح وقت در آن دید

که هوای سرکشی از سر بدر کرده سر رشته التیام بدست آورده از راه دولتخواهی در آمده

راجه را بر سر مهربانی آورده دست توسل از دامان استشفاع و استمالت باز ندارد و بحسب

اتفاق در اثنا، قرار داد این بشتیار فرستاده راجه با نامه بیم انگیز با امید آمیخته بل

پروانه چون شعله آتش تیز دود سینه انگیخته با در رسانید مضمون آنکه نظر ملاحظه

کرده

گروه دصیانت نام وناموس و ملک ومال خود بیش نظر بینش بین داشته بتسلیم کلی مال

سور محل بدمال در دار النجاة سلامتی برخود گشوده در مهد عالم امن وامان آسوده باشند

ومن بعد در حلقهٔ اطاعت پای تسلیم را ثبات قدم آموخته بدبت او بر ترک

سرکشی جان منقی وسردرستی از میانه بیرون برد لاجرم انحصار جبن چاره کار خویش در قبول

اینمعنی یافت ناچار بارسال جمیع آن جمعیت واسباب از صامت وناطق ونقود وجنس

استحصال فراغبال وجمعیت خاطر نمود راجه اقبال مال آن مجموعه اموال بلا که از آن جمله

چارده زنجیر فیلان مست ودو دست اسب ترکی وعراقی بود با فوجی از لشکر

طوفان اثر عمان موج سایه دولای سریر حضرت اعلی فرستاده وخود بیدرنگ آهنگ

فتح قلعه کانگره که مجملی از حصانت آن حصار بند محال کشایش در ذیل این عنوان

فتح تا پایان رقم‌زده خامه گزارش خواهد گشت پس از پیش رفت این کار قرار داد عزیمت جلال نهار

نمود و در راه نموتی طلیعهٔ تائید بر روی خیل اقبال پیش نهاد ساخته بمجرد وصول سواد آن ظلمت آباد

حصار حدان چهار دیوار متانت کوه بنیاد را بحیطهٔ تصرف احاطه و حوزهٔ تملک قبال در آورده

با وجود آنکه در تقیید رسم و آیین دین خود و التزام لوازم کیش خویش تعصب تمام

و تصلب لاکلام داشت بعزمی درست و اخلاص خالص همت بر استخلاص آن قلعه و

استیصال متحصنان گماشته خدمت مخدوم را عبادت معبود انگاشت

و اعلام کوشش تمام در عرصهٔ اهتمام برافراشته از کمال حق‌شناسی ناشناسی را در پایهٔ

خداشناسی داشت چه بتخانه و بیتی که در حریم دیوار آن دیر حصار اساس یافته

خانهٔ معبود و قبله‌گاه سجود او بود و آن صنمکده معظم‌ترین معابد هنود است چنانچه بموسمه

سلسلهٔ امرزنگ

سلسله آمد شد هندوان تیره درون از اقاصی سواد اعظم این اقلیم بعزم تعبد

درین ضلالت آباد ظلمت بنیاد و گاه بیگاه در راه بیراه چون سلسله دور

و تسلسل بیکدیگر پیوسته الحق راجه بکرماجیت در شناخت حقوق ولینعمت

خاصه رعایت حق و کمک و تربیت انحضرت بیشتر از بیشتر حق شناسی بجا

آورد انست و در مقام سپاس گذاری صاحب و مربی خویش بیشتر از اکثر بندگان

اخلاص کیش لوای فرمان برداری برافراشت ازین رو به نیروی کار فرمای

اخلاص در بارور ارادت خاص بسی از کارهای بزرگ که کارگذاری ماهیتش

خرد بینش را بزرگانه سیر میکرد و در نشر خبث برامرا اعظم که پیش میگرفت دستبردی

نمایان مینمود و از بینشائی سرمایه اخلاص در سودای سودمند هندوستان آمد بلند

از قوی بضاعتان راس المال سرمایه در برش برد هیچ مهم های کم نمی آورد لاجرم با آنکه
راجگی در نژادش نبود کم اعتبار بنابر ضمیمه آمده به اعتبار خلوص عقیدت مخاطب بکرماجیت
و نصیب هیچ برار ذرت و شعار اختصاص یافت و اهتمام تمام درین امر اهم مهمه
مجرای اهتمام و علاوه علو مقام او گردید آری منصب صافی حق شناسی هر آنکه بگذرد
ناسپاسی منسوب نباشد و ذائقه نمک هر که در ادراک حق نمکداری از محذورات نفاق
نهانی بعدم احساس منسوب نبود چندان نعمت روز بوی هند که قیاس وهم مهندس و تقدیر
اقلیدس وار العشران مجرد و قصور گراید القصه چون راجه بلند اقبال با استقلال تمام
دور دایره آن محیط امر کز اشکال را با خاطر همت قلعی گشت و مچهره عزم رسا در میان گرفت
بیدرنگ وهم تیزبین اندیشه بلند آهنگ را مهندس آیه گرداگرد چار صد قلعه در کوهسار برآورده

مداخل و مخارج آنرا بنظر بودن بنگر در آورده مواضع نشین برد کوچه سلامت و مورچل تعین نمودند

و راه نشدن نقب و محل برآوردن حواله تشخیص کرده بکار بکارگذاران حواله فرمود و نقش بند خود

بخشیده حلها بر سایر امرا و سپاهیان بخش کرد و مانند همت ارباب همت و آهنگ اصحاب

فرهنگ درباب انجام اهتمام و باره سرگرمی کاردلها را کار فرمای فرموده و دلاوران را کار

آوردند نقابان درست آهنگ راست اندیشه و خاراشکافان پولاد چنگ

فرهاد پیشه که تاب تیشه تیش در دل سنگ میروند و بنوک میتین آهنین صد رخنه در

اساس بی ستون و هزار شگاف در بنیاد کوه قاف می افکندند تدبیر نقبها ازمایان آن

کوهسار سر کردند و حواله داران معامله سرکوب حواله که بیک طرفة العین بر روی سنه

آسمان می افراختند و به نیم چشم زدن در دل آسمان هفت طبقه زمین میساختند

به اندک مدتی در برابر آن کوهسار جبال البرز بال برآوردند و چون به اندک وقتی عدد ایام تهیه عدت

بسر آمد راجه در بخشش پردگار ریودرش برگشتار انها به عرصه کاه ظهور آورده در شجاعت از رستم دستان

برده به کارزار سر روزه بهادران ابر دشمن یزدهای کمایان میدان جلادت را که رستمان مشحون بودند

در اجتهاد یاران در اظهار کارهای دست بسته دستان عجم و زبردستان عرب را اصلای عرب و عجم در میدان دادند

و چون سرکوب و حوالیها بر اوج آن باره آسمان عروج با فلک زبر افلاک سرش که عب برابر کرده بهاد

کاوش نوک بیشه بقیای بنیاد قلعه مستحکم اساس آنحصار فلک توأم را از بیخ و بن برآورده در

آخر روز که یوم الفتح آن صنمکده بود غازیان لشکر حضرت صاحبقران ظفر قرین برای اصحاب

کبار تکبیر گویان سوزن انداخته را قلعه بر درشته لوای شور بر افراشتند به امید دریافت روسپیدی

دارین سر جوی خون شهادت را گلگونه رخسار سعادت ساختند و در اندر نصرت اندوز

پیر دل دور

تیر دلدوز ترکان که چون نظر مقابله شکر یلید و خانه سوز خانمان حیات بود چون اجل پران

دود در سر کردید و بندوق رعد آهنگ انداز که هندی تیر شهاب سهم المنفاد ه تن و جان آن شیاطین

آتش و جان بود بیکدیم سهدم اژدهای دمان و همنفس بلای ناگهان شد آلات آتش بازی در برابر

کره نارد کان عالمسوز نیراد کشور شور سلاحداران در کار سلاح شوری رخ رکابی کمانان

بکار نامه سام و ترکان نمود متحصنان برج آسمان از نهیب فیلباران بندوق ریز انداز آن

قلاع که کانه افلاک را بتد فیلی ابر برگرفتند موکلان ریاح و سحاب از نیم دود آتشکش دمدمه

و تنگ توپخانه لشکر می آب خندق بحر محیط در پناه سواداری کره سوا گریختند از تیر باران بر

چرخ تنجش اندازان طلبان تیر چرخ چون ترکش دلاوران بر نیرا آورد و از اندازهای

صواب طراز باندازان سپرهای گیلی سحاب ابابک چون خانه زنبور زنبور خانه هندوستان تیره جان

ستان که شاهین میران سربازی دلاوران است با بازار عدل سنجی مقدار دلیران در عرصات

سینه پردلان جنگجو چون جنگ ترازو گردید و طلسم مریخ بند یعنی حلقه‌های کمند اولیای

دولت بهرام صولت هند با آهنگ بلند اهنگ کهکشان آسمان در خم فتراک سیحکی

خویش کشید کمند یلان مارپیچان شده سیه عقربی چند پیکان شده بود از شیران

زخمی کمند گل گلشن فتح را دسته بند برق خاطف در برابر تفنگ دور انداز

سریع آهنگ برق اندازان از تری خجالت رگ ابر طوفان باز گردید رعد از بیم

دمدمه طمطراق دمامه در حجاب سحاب طبل در زیر گلیم زدن گرفت کرنا بابانگ

بلند آوازه فتح بگوش گرگسته فلک رسانید بیهره شادیانه مژده قدوم نصرت بر دمدمه

مخالفان بطریق قهقهه در لباس نوبت خنداین نوبنار از صفر ظفر تا تیر نفیر و ولوله

در طاس چرخ اسیر افتاد و از غریو کاودم دکمنی کرنای رعد و مکیر گردید انثلم شور روینه
خم سورت نشاءه صوت در دماغ بلند تر کان انجمن بهم شکست بخیال شعله افروز
شد تیغ کین که شد روی میدان گل آتشین بکوشش ز مردان جنگ آزمای
نمیرد خون شمشیر کش دست و پای زبس تیر باران دوران گیرودار نی تیر از تیر شد بهره دار
زبس گرد بر جان شیرین گذر تو گویی نی تیره شد نیشکر بالاخره در آخر کار که
میدان کارزار چون عرصه استوار بر مخالفان تنگ فضا گردید و تنگی دستگاه
ثبات قدم مانند ساحت قرار بران فرومایگان نابکار بوسعت گرایید هرچند
آن سست دینان بنامردی سرسختی و جان سختی تیسجان و دل کوشش نموده داد
سعی دادند که غازیان سعادتمند را از صفحه معرکه جلادت که طومار محضر شهادت

اصحاب سعادت باز مانند طومار باز کرده به امداد مشرف کار مورچلها پیش میبردند

و داد کنش و کوشش بیشتر داده از حد خویش بیشتر میرفتند در پایان روز بدستیاری

سرپنجه ماهچه رایت فتح آیت این پادشاه صاحب ولایت اگرچه سرانجام کار کشایش

روی بپایان انجام آورده و شمیم نصرت بر شقه لسان سعادت نشان

بندهای حضرت سلیمان نشان و بیرق لعل سان نیزه جانستان غازیان جان

فتاح وزیدن آغاز نهاد و گلشن ظفر به نسیم نوید تایید گلگل شکفتن گرفت

و والا نهال اقبال فتح هزار بالا ببالیدن درآمد و حقیقت معامله آنکه در اثنای

گرمی هنگامه بزم رزمگاه و احاطه تیغ آن ملک گشای دور حصاربند مخالفان

و خارج آهنگ را دایره وار در میان گرفته بالطبق و ضرب تکبیر و شمشیر را

موافق

موافق اصول درست داشتند و از انفتاح ضرب الفتح تیغ که مفتاح کشور
کشائی است به ضرب راست نقش گشاد این طلسم بند را درست بستند چون
سرپنجه بهادران شیر صولت به نیروی آوازهٔ سطوت این حضرت گلوگیران
سرکشان گشته بود لاجرم آهنگ آسمان زمزمهٔ تسبیح ترانهٔ الامان گردیدند
بگسستن نای گلوی کوچک و بزرگ آن مقام مخالف که بگردن خود دم از سرکشی
میزدند و بیکدم موسیقار آسا ساز هم آوازی کوک کردند و در ساعت کلید بست
گشاد آن اشکال اباد بقبضهٔ قبض باسطان معرکه جهاد داده قلعه را تسلیم
لشکر اسلام کردند و راجه بکرماجیت هم در آن گرمی داخل قلعه شده یکجا
جمع غنایم آن دار الحرب تفریق کارکنان کار آگاه کرده جابجا عاملان

نصب فرمود و در مقابله فتح قلعه کسر دشمن به جبر خاطر عساکر ظفر مآثر پرداخته

بهر نوعی که ممکن بود احسان بیحساب بحیثین فراوان باهم ضم نموده و موافق حق

و حساب در تقسیم حق السعی این فتح عظیم که مرتب المثل اهل هفت اقلیم گشته

و بهزار جر ثقیل از قوه بفعل آمده عمل نموده یکیک را بصلات و جوائز بقدر مرتبه تشریف

اختیار بخشید و مجموع سپاه در آن را بنوید تضعیف مناصب و مزده رفع مراتب مسرت

افزای خاطر گردید القصه چون راجه بعد از فراهم آوردن جمیع آن خزاین متفرقه

که از بدو جهان تا این زمان اندوخته راجهای آن سرزمین بود فراغ خاطر

فی الجمله تحصیل نمود و چنانچه رسم اکنون بطریق اجمال بر صفحه الشایه قلم گذارش

رقم ما نبت ما یفت آنچه از نقد جلدی و بنام امرای باقی اهل اردوی جهان

نورق قند

بوی فاضل آمد مجموعهٔ آن جمعیت را که حاصل در مار کان در مخارج نقل و تحویل

آن خارج جمع می افتاد و خراج هفت کشور و ما تخرج استیفای اکبر و کسوران

غمی نمود محاسب هم با وجود همدستی دبیر چرخ اثیر در نگاهداشت مجمل سررشتهٔ

جمع و خرج آن بعجز و قصور انصاف میداد بانجنامه بوالا درگاه شاهجهان پناه

فرستاد و چون بشارت بشرفت اینکار دور از کار که بود در کار رسید

بسخوشحالی این فتح عظیم که بحسب صورت حسرت الملوک یافتن و

در معنی نمونهٔ فتوحات مستقبله رای این صاحبقران صاحب اقبال

و عنوان نامه ظفر و بسمله سورهٔ فتح مبین این حلقهٔ دین پرور است

و آوان آفرین بر داد دار جهان آفرین خواندند و شکرانهٔ نصرت دو گانه

سپاس یگانه یزدان یکجا آورده خزانه‌ها بر ساکنین آفاق مندند امید که تا فتح و ظفر

قرین یکدیگر و دولت و اقبال فیروزی او بهروزی ردیف هم اندر روز بروز سعادت

همقرین روزگار فرخنده آثار و اقبال مقارن حال دولت روز افزون و دولتخانهٔ همایون

این صاحبقران شود این دعا از لب روح الامین آمین باد بحق محمد الامین و آله

الی المیامین صلوات الرحمن علیه و علیهم اجمعین چون قلم مانی رقم بقدر مقدور از عهده

تحریر تمثالی از فتح این قلعهٔ آسمان مثال برآمد اکنون اندیشه جادو پیشه بر آن سر است که

اگر دستیاری توفیق پای بمیان نهد فنون سازی صورتگر فکر خیال بازو سحرکاری معنی

صورت پرداز را بار دیگر بر سر کار آورده بوعدهٔ کریمانه حواله قلم که سررشتهٔ عطای سلسله

کرم وابسته به بست و گشاد اوست وفا نموده نموداری از صور ضمنی آن قلعه که بر صفحهٔ

آن

انشا نگاران و نگارین لعبتان پری پیکر معانی جلوه گر شوده سر رشته گوشواره گیتی کار نگاه دیبای

سخن بنیان کلک سخن گذار و خامه جامه بافی شاهنامه نگار بسیار ربا جوهر در خاتمه این عنوان

بعنوان جامهای مشک رخساره شاهدان را بخط و خال عنبرین می آراید بنیروی

کمال قدرت سخن بسم الحمد لله با عجاز سخن عجز سخن اعجاز را نمایان وا مینماید

بوصفش کنم ناخن فکر بند که کرافتم افتم بفکر بلند جهان را ضرورت خمیازه که از سایه اینش

گرد اندازه لب خندق شش بسته از سحر و هم طلسمی میان وجود و عدم قلعه کا کنگره رفیع البنیان

منیع المکان که بر قله کوه آسمان شکوه واقع است دندانه پیش سرقه این برد دعوای

متانت دهانه سد سکندر میخندد و در محکمه دعوای محکمی دست ثبات قدم استحکام منش

بکجرف کلو گیر دهان مباهات کمند آسمان می بندد و شش در تخته بند دروازه اش در ننگ نشانده

بدره و فرزین بند باده راه کدرکاهش با پیتانی بادشاهان فیل زور را بشاه مات

کشیده گلکید چاره از فتح الباب این غیرت سد باب الابواب دیوانه فکنده و کره

کشای خرد از حل این عقده مالاینحل دندان امید کنده دیده در لجه صبح ربر افتاب

در راه انتظار کشیده روی روزش سواد سفیدی روشن میکند و ابروی محرابی طاق

دروازه اش چون چین ابروی مدخلان سرگرمی شوق سخت روی از سر نمی نهد جاکوس روز

بعلت سفیدی شاهیر در سواد اعظم این کشور سفید نمی تواند شد تیغه افتاب رنگ این خیال

نیا رو نسبت که رنکی بر تیغ کوهش داشته باشد بقصد تشبیه بنیادی عاله یعنی تیغ سر کوه

کردون شکوهش عمریست که افتاب سپیدی تیغ برقان کهکشان میکند از رنگ باریک

و تندی راه کوهسار قاف وقارش کدر کاه خطر از ازل تا ابد میکاهد سر تیغش به تندی جون

مریخ

سر تیغ بر در هر دو چو مور جوهر تیغ به تیغ برق گلگون تا رمیغش نمی‌آرد لذت نشست

ازبرای تیغ‌خیش بلی هر چند پای پویه تند است بپای تیغ پای سعی کند است

کوتاهی سخن چون خامه کوتاه خانه بلند آهنگ که باز مانی درازی دراز نفسی اندوخته

و دست فطرتان سخن را والا همتی آموخته باز بران سر است که سر رشته سخن در پای

بلندی حصار و کوه کوتاه سازد وار دیگر در آمده به بهانه پرداخت حصار احضار شاهد

بنازه پرداری گفت گوی تازه پردازد ناچار این بار نیز تحمل این بار نموده درباره مبداء

بنیاد این کهن پاره تاریخ طرز تازه سخنان بلند آوازه اساس می‌افکند و بدستیاری

اقتباس از معجزه کلام تازی با عجاز پردازی بوتهٔ سخن والا فخر این تاریخ تولد معجزه سخنوری

بلهجه دری وضع میکند برغم هنود از مبداء تاریخ این دیر دیرین خبر جهان آفرین کسی اطلاع ندارند

همانا بنیاد این کهنه نه آسمان اساس اساس این گنبد دیرینه سال نهاده اند

بلکه هنوز دواعی وجه بر سر جستجوی سر رشته ایجاد و ابداع عالم نمایده بود که این عقده

گره بر گره سر حلقه سلسله قدم بود بنابرین اگر مدعیان قدم عالم با وجه عدم دلیل مستحکم

به برهان ثبات قدم قدمش مطلب بسر حد اثبات رسانند میرسد شان همه براهمه

هند که بر دات اثار راجه های پاستان و لغات ارباب حیرت هندوستان اند

باتفاق کلمه برآیند که از بدو بنیاد این حسابات آباد ما اکنون مقالید حل و عقده ایالت

این ولایت و کلید بست و کشاد این اشکال آباد از سرپنجه اقتدار یک خانواده

بدست این استیلای طبقه دیگر نیفتاده و مؤید این معنی است آنچه از تواریخ ملوک این

اقالیم مسطور است که از سنه هجری که مبداء ظهور سلطان غیاث الدین تغلق است تا سنه ۹۶۳

کرافتاد

که آفتاب جهانتاب برج سروری و مشتری بیت الشرف نیک اختری یعنی نیر اعظم
دولت اکبری بسعادت سعد اکبر سایه پرتو بر ایوان کیوان نا سر سبز بوستان هندوستان
افکند و همای همایون فال هوای جاه و جلالش چون بهم بسعادت اقبال بسایه شاهپر بال
استقلال قاف تا قاف این اقلیم را فرو گرفت پنجاه و دو نوبت واقعهٔ محاصره ملوک
ذوی الاقتدار سر گذشت این دیار گردیده و چون صورت مراد در مرآة جد و جهد آنها
پرتو افکن گشته ناچار از سران کار در گذشته اند از جمله اجله ملوک دهلی سلطان فیروز
با کمال جلادت و فور عدت و آلت روزگاری دراز بکار محاصره این باره سرفراز
پرداخته و چون کاری بر دست ناچار بملاقات راجه ساخته لوای مراجعت
و از امرای دولتکده همایون اکبری امیر الامرا صوبه بنگاله حسین قلیخان ترکمان

که بجان جهان مخالطت بود در ایام صاحب صوبگی پنجاب مدت تمادی باسگر کوه پیکر

کار احاطه آن کوهسار سر کرد و آن مقصد بپیر انجام رسید و پیشرفت آن مهم بپایان نگرائید

اگرچه در اوایل وهله اندیشه تعجب پیشه از قبول امثال این معانی و مهنت بود حیرت افزا سر باز

میزد ولیکن آنگاه که خرد با خود آید و با تعمیق نظر دیده تدبیر گشت به سر کار پیدا گردد که برآمد

هر امری دشوار در رس دیرآمد روزگاری است و هر کاری منتظر ظهور کارگذاری بنابرین چون

مقدمه کشایش اینکار در گرو تاخیر وقت بود سرانگشت تدبیر فایق صاحب قران آفاق

گیر کشورستان یعنی حضرت عرش آشیان که به تمکین رائق و فایق قضا مفاتیح

بست و گشاد هر عقده سر در گمی را مانند سررشته اختیار در کار در سرپنجه اقتدار داشت

مطلقاً دست قدرت بر تحلیل این معمای مشکل نیافت باآنکه از آغاز

ادراک

روز سمک اختری و بهروزی آن حضرت که در حقیقت تاریخ تولد ظفرمندی و فیروز مندیست
بانجام کار هیچ کردنکشی بمعارضه لشکر آسمان عرض کیوان عارضش فی المثل
خورشید آسا عارض اقبال افروخته سر استقلال نیفراخت که بسجود سرنگون نگشت و
تا آفتاب دولتش چون دولت بمطلع گیتی افروز راپرتو اندوزی آموخت
پرتو اقبالش بر تنگنای فضای هیچ اشکال نتافت که آن عقده بپای فضل
و بوسعت آثار کشایش نشتافت آری هیچ کاری بجهان نگذرد از و عقده
خواهش آسمان را نکند زیبی جهری در یا مفیض خیر والجود نم نم

۴۴

۴

بسم الله الرحمن الرحیم

چون کاروانی حکمت حضرت پروردگار جل برهانه آن وقت که صفحه هستی را
نقش درستی نشسته بود و حقیقت معنی عالم صورت صورتی نه بسته بحکم صوابدید مصلحت
عالم و تنظیم امور دار الخلافه آدم برآمد هر امری دشوار و سرانجام هر کاری دشوار کار را
بدرآمد روزگاری بازگذاشته و حل هر عقده بسته برای صایب رائی در گره
تاخیر نگاه داشته لامحاله چون وقت انگار درآید جمال آن اشکال بسر خود نقاب گشاید
و چون آن مظهر نیر اعظم یعنی ظهور پرتو نور شهود بر عالم وجود افگند صورت بندی آن
کار دشوار در مرات الصفای آرای جهان آرایش بروجه احسن جلوه خودنمائی نماید

بالجمله

بالجمله جمال شاهد جمال العید از تقدیم این مقدمه در آیینه بدین نمائی تفصیل بدین رنگ جلوه

آهنگ شرف تمام مینماید که چون حضرت جنت مکانی موافق دستور العمل عاملان قضا در تق

و فتق قضایای مشکله اعمال عالم را بعهده کارگذاری و تدبیر دیوانکده خرد یعنی

تدبیر صواب قرین حضرت صاحبقران ثانی تفویض نموده بودند لاجرم این حضرت که

مفاتیح حل و عقد امور این کارخانه را مانند سر رشته اختیار در پنج انگشت در قبضهٔ اقتدار

داشتند عقده دشوار گشت و فتح را بار بدستوری دستور تدبیر بسرپنجه کارگشای صورت

گشایش دادند جام و پیاله بسرکاری تیغ گذاری اولیای دولت قاهره مصداق

حقیقت متعه سرانجام افتاد بنابر آنکه اسرار حکمت ازلی و حکمت اسرار جلی از خفاگاه

بطون بجلوه گاه ظهور آید هر لحظه تجلی انوار خفی جلی در حق این خلیفة الحق بدینه السلام

کشور اسلام بر باطن کاربینان کرامت شریعت ظاهر اند پرتو افکن می آید در هیولای

از انجا که توطیه سازی بخت سعادت پرورد و اقبال ازل آورد این برآورده تربیت

حضرت پروردگار است بمسامع علیه ایستادگان پای تخت سلیمانی حضرت جنت مکانی

رسید که شور جهل پسر راجه باسو که بتمکین عنایت آنحضرت بربساط زمینداری

تمکن جانشینی پدر یافته بود شور انگیزی شورچشمی زنبورکده کدوی سر تیز رس از هجوم

خیل خیال فاسد آشوب خیز گردیده و به برگشتگی روزگار تیره از شورش اندیشه خام

جوشش طغیان سودا بسر یوبش دماغ رسانیده ازین رو بسرکشی هواداری ادبار

سر بیهوشی گریبان نارسی برآورده و ازین راه پای از حد گلیم خویش کشیده

دست تعدی بسرحد برکات حضرت جنت مکانی بحکم مضمون حکمت مشحون

که هم اکنون

که هم اکنون در مقدمه این عنوان فتح باب این بیان وقت بزبان خامه تحریر داده

بمقتضای بشارت کامل استانی که همواره لسان الغیب حدیث غایب بگوش

مژده نیوش ایشان میرساند و دلنشین خاطر نشان دل الهام منزل ایشان شده بود

که نظام سلسله بیت و کشاد هیچ دقیقه از دقایق خرده دقت طرازی ناخن اندیشه

اعجاز پیشه آنحضرت بدرجه حصول نمی پیوندد و حقیقت سرانجام هیچ مهمی از مهام تا

باهتمام تدبیر این مظهر انوار اقتدار بتقدیر تعلق پذیر نگردد و قبول معنی تحقیق نمیکند

لازم بمقصد آنکه مکنون خاطر اقدس باز بر سر جلوه خودنمائی آید و کارهای دربسته

بندگان آنحضرت دیگر باره رخ کاری یکار را گشا نماید این شغل خطیر نیز تا سر خود

این خلف الصدق الولایا خرد و الا نمودند تا بهم سازی جوهر شمشیر قضا تابش

وکارنامه پرداز خامه تدبیر و قدرت آنحضرت صورت این قضیه هم چو برعرض

پرداخت کرده و چون حضرت خلافت مرتبت در پیشرفت این معامله

بر سر اهتمام آمده در سرانجام این مهم کوشش تمام فرمودند از بنده های آزموده کار و به منقدهای

سرگذشته جان سپار راجه بکرماجیت را که نهال دولتشان تربیت جهانبانی

بود بسرفرازی اختیار اختصاص بخشیدند و تفویض این امر فوز یاب سرمایه

سعادت گردانیده بتاریخ بیست و یکم شهریور ماه سنه سیزده جهانگیری

مطابق شهر کرامت بهر شعبان المعظم سنه ۱۰۲۷ هجری بسرداری راجه فوج عمان

موج از دریای لشکر طوفان اثر برگزیده به تشریف رخصت ذوالاسر فرازی

باوج عالم بالا رسانیدند و راجه اقبال آثار که مکرر کارهای بزرگ را که در بستهٔ دولت همتش

کرد منهم شد

خرد میستمر و سرداران سر کرده بود و بتارک در سرانجام معامله فتح جام و بهاره
به نیروی اقبال حضرت جهانبانی از آویزه بلند آوازی که آسمان را حلقه بگوش
کشیده بهر اولی طلعه تائید الهی یعنی مقدمة الجیش اقبال حضرت گیتی پناهی از
صوبه گجرات بدان صوب راهی گردید چون خبر لشکر اول این قضای منزل
بسور جمل برگشته عمل رسید مانند پای ثبات خویش از جا رفته پیش از آنکه
صدمه سیل خیل اقبال بدان سرحد رسد بمجرد صولت صیت راجه بکرماجیت جای
خود را گذاشته مانند بخت برگشته خویش از سرحد برگشته از نواحی بهتان نیز در گذشت
چون خبر براجه بلند اختر رسانیدند که آن بدگهر سر خود گرفته بهمان پا خود را بقلعه مو
که از کمال متانت میان موطن زمینداران آن سرزمین بقدر رسانیده

در پناه تحصن تحصین حصار کجیت در حال با سنگ استیصال او گوهر ذرنگ نموده

آرام را بر خود حرام کرد اخشیاره چون شعلهٔ آتش سردی دلی آن فرد دود سرکشی نهاده

خود را بپای آن دیرین بنا رسانید و از روی مراعات لوازم حزم خیابانچه

راه سرداری است بر سر سواری بکار یورش پرداخته در باره ثبات قدم فشردن

بپای بسرحدی رسانید که قلعه‌ها آن استواری را که با حصانت حصار کوهستان

دشوارگذار چند پاره پاره دیگر بر گرداگرد آن کشیده و انبوهی جنگل سرمایه بار

سرمایه استحکام آن معقل گردیده بضرب زربست بدست آورد و واقعه‌ها بله تیغ آبدار

غازیان سرگذشت مقصدیش از آن سرکشان گذشت و گروهی انبوه از آن جو

گرفتگان باز بمنگ با آهنگ گرفتاری بر گردن گرفتند و ناموس سرکشی از سر

گذاشته

گذاشته تن بدستگیری داده گردن باسیری نهادند سورجمل براهبری عزّت

تیره اختری از راه رخنهٔ دیوار کوتاه خفه فرار نموده بتیرای روسیاهی بد البوار ادبار

یعنی ظلمت آباد دیمری که راجه باسو دران موضع اساس حصاری استواری نهاده

نیرپور نام بنام جنت مکانی بنورپور موسوم گردیده بود راهی گردیده چون آن المقهور

بنورپور رسید بعد از رسیدن راجه باوجود کمال نقص کوتاه نظری بنظر رسائی بینش بینه

درکار رجوع نگریسته دانست که برداشت حوصلهٔ آن مقام گنجایی اقامت یکدمه

ندارد و قلعه موقوف صدمهٔ نیم موجه سیلاب تیغ عساکر برق ثبات است

ناچار مانند دل از دست رفته خود از دست رفته از عدم سرمایهٔ ثبات قدم

عزم توقف را موقوف گردانید و نیم شب سر خود گرفته یک پا سر بدر برده

خود را بر جدر راجه جنبا رسانیده در قلعه اسرال که از استواری جنگل و سرکشی جبال البرز

مثال مانند کوه قاف مورد ضرب المثل است حصاری گردیده و هنوز نقش آرامش

دران سرزمین دلنشین نشسته بود که راجه اقبالمند چون اندازه رسا و آهنگ

بلند نمود پای حصار رسانیده چهار سوی دوره آنرا باحاطه کوه کوه لشکر و حلقه

حلقه یلان کوه پیکر مانند دایره آن کوهستان فرو گرفت و سه روز بیازار

در پیشبرد کار کوشش و کشش کارنامه یورش بر طاق بلند آسمان شهرت نهادند

داستان زبردستی رستم و دستان را افسانه ساختند و با این معنی آن سست بنیاد

سخت کوش به پشت گرمی و استواری حصار و پامردی سرسختی در معرکه کارزار بر

سر ناموس پای محکم نموده ثبات قدم بکار بردند سیوم روز راجه بضرب اندوه نهیب برآید

مطلب درازکشت

مطلب دست همت کار طلب بکار گذاری در آورده روز بعرصهٔ هیجا آورده بهیر توپهای اعظم

یعنی اقبال شاه خورشید جاه آسمان جلال چهرهٔ استقلال افروخته سر اقتدار افراخته

نیروی

بیکدفعه با مجموعهٔ بهادران سوراخ انداخته راه قلعه برداشتند و همدرین حمله به

بازوی همت کلید فتح الباب نادیده‌های الحصار بند سخت بنیاد بدست آوردند

و لوای تهور بر فراز کنگرهٔ آسمان عروج آن باره که هزار اناره از بروج فلکی در

پیش بود و از درجات رفعت آسمان یکقدم پای کم ننهاده بل صد درجه

تفوق مینمود بر افراشتند سورجمل مطرود با معدودی چند ازان حصار بند

عار فرار اختیار نموده حیرت زده سرگشتگی روزگار احوال و برگشتگی اقبال

خویش گشت چون ملاحظهٔ تدبیرهای میر کار در کار زجوع بازگشت نمود با وجود عدم سرمایهٔ دولت

دریافت با خود صورت این معنی درست نمود که مقابله ذره با تیغ آفتاب آورد

برابری ادبار با اقبال سعد اکبر بحریزه بختی بری و عزارسپاه ردری نمری

باز نمی ارزد دار ترک مدارای مینا با صدمه خارا خو شکست درست اثری صورت

نمی بندد لاجرم پشت بعزم که بیشتر داده بدستیاری پای گریز سر در تشتی از میانه

بدر برده و بعلاوری ادبار رو بقلعه که منگاه راجه جنیا بود نهاده پناه بسایه دیوار

کوتاه او آورد راجه خلاص نپسندید درباره توقیت آن بدعاقبت بخیل سرکش نساخته

که بدنبال او افتاده از سرش وانمی شد پسند نموده آن حرام نمک بیراه را براه

سپرده فوجی از بهادران عساکر اقبال که پایدار دستگیری کردن او عنان عزم

بکامی سپرده بودند فوجی از راه بازگردانید خود بدان پرداخت احوال قلعه اسرال

چون لشکر

چون عزم در همت بر عدو بندی و قلعه گیری بسته بر تو اقبال حضرت ظل الهی سایه
اهتمام بهمت قلعه کشایی بر سر فتح حصار رسید نورپور مذکور افکند و در عرض اندک مایه
مدتی بی آنکه کار بطول کشد دستبردهای نمایان نموده کار فتح آن قلعه محال کشاد
سرکشش را که بحسب صورت چون سرکشش کاف پای استیلا بر کوه قاف شکوه نهاده
و در معنی کارنامه بتصویر حقیقت دشواری روزگار افتاده صورت آسانش داد
هنوز نه در قلعه نورپور اساس استقرار نهاده قرآن بران داد که یکباره قلاع
حمیت پاره و بنهاری دبه نگروته و سور حوالی که هر یک هزار باره از باره معفکانه
آسمانی در دشواری کشایش تا بانگ کردیده کم فرصتی وقت را فرصت نداده
بچنگ با درآورد ازین رو غفلت روزگار واقعه جور اقبال حیی نشمرده باشد

فرصتی بمکی را برنورد دستبرد و تدبیر و نیروی حسن اتفاق بتقدیر تفویض قبضه شمشیر
تسخیر درآورد و همدران گرمی خبر رسید که مادهٔ موسنگه برادر که ازوراز دستی
تطاول سورجمل برادرش از همه سو کوتاه دست نشده بود چون در عرض
این ایام عرصه را خالی دید دست برآورده از زیاده سری سری بمیان سرها
درآورده گردن سرکشی برکشیده بود دربنولا از استیلای بیم سطوت راجه
ثبات قدم تمکنش از عرصه استقرار پای تکاپو کشیده باامید آنکه جان از میان
بیرون برد بقلعه کوتله که درمیان کانگره و نورپور افتاده پناه پرده تحصین
درداد لاجرم راجه بفحوای حزم دور اندیش قطع عرق طغیان در دروغ مادهٔ فساد
آن تیره نهاد بدکیش را پیش از استیصال سورجمل پیشنهاد خاطر ساخت و با اهتمام استظهار

تمام

تمام درباره اهتمام فتح آن حصار والامقام که مانند کره خاک سه ربعش بآب محیط گردیده

و ربع مکشوفش از کثرت آلات آتشبازی از سرافرازی چرخ گره ز کار بسته گردانیده بپرداخت

کارسازی محاصره پرداخت و در ایام قلیل هر روز از صبح تا شام بهادران عساکر اسلام

در پیش رفت کار یورش شتاب و گرمی از آب و آتش و سرعت سیر از باد بیش

وام گرفته بر سر آن حصین حصانت پناه که در صعوبت راه از نشیب و فراز بی رای

عالم آب و نشان میداد رفته غبار تیره وجود آن خاکساران را بباد فنا

برمیدادند و بر سر آفتاب شتابیان تیر برون شاهباران فلک گیر نصرت پیکر یعنی افواج

ظفر اثر مانند شنقار زرین بال آفتاب تابان و فضای رود رس شتابان با پرواز شوق

شکاران باره سرفراز همانا پر باز کرده پروازی مینمودند و آن سست دینان سخت دل

مانند مرغ نیم بسمل در باب مدافعه آن فضای بهرام ثبات قدم ورزیده دست

بازدن آموختند و گاهی که مانند زر دست بازی از حصار هند برآمده با محکم نموده چهره حقه نمای

می افروختند بجای نمایش دستبرد سر می باختند القصه چون دلاوران کارگذار تهورهای

نمایان بکار برده در عرصه کارزار رخ کاری رنگین روزگار نمودند و صفحه میدان را کار

نشان کرده تیغ و سنان را آب و رنگ دیگر دادند و در آخر کار به نیروی تیغ یمانی

یعنی تیغ سهیل جوهر آفتاب اقبال حضرت سلیمان مکانی آن طلسم دیوبند بنام نامی

آنحضرت که در معنی مانند اسم اعظم مفتاح بست و گشاد سلسله نظام عالم صورت

گشایش یافت راجه بعد از فتح این قلعه برورد دستبرد اقبال این حضرت که بر سریر

خلافت جهار سوی هفت کشور دست انشاق و مربع نشین تمکین حضرت ذوالجلال است

جمیع

جمیع قلاع آن سرزمین را بدست آورده و دست تصرف سورجمل و گماشتگان آن بد عمل را

از جملهٔ اعمال آن ولایت کوتاه کرده و عهده حل و عقد عملداری آن ملک را بکارگذاری

اولیاء دولت این بادشاه صاحب ولایت باز بست و مجمل کار سورجمل آنکه

و آن عاقبت دشمن بد عاقبت دغا مست عافیت نمک بحرامی کارش بند فرجامی

کشید و شکسته پیمانه حیات ناقصش از درد و کدورت طبیعت پر گردید و در عوض

اندک مایه مدتی از ازدیاد مواد اغراض نفسانی سلطنت امراض جسمانی در اقالیم

سبعه اندامش دست تطاول برآورد لاجرم بسوی تاثیر حق ناشناسی نمک نعمت ترتیب

دستخوان سالار روزگار لقمهٔ ناگوار مرگ تلخ در کاسهٔ عمرش بنهاد و ساقی بزمستان

فنا بجرعهٔ در ممات در کار او کرده در خمارکده عدم مخمور ابد انداخت چون کهن سفینه

عمرش که مانند منتی خاشاک لگد خورد امواج بلا و لطمه بر در دجلهٔ عنا بود بسعی ناخدای

طوفان فتاد دستوری معلم قضا از شورش گرداب تلخی عیش و کشش ظلمات تباهی خلاصی

یافته راهی بندر سواد اعظم اقلیم عدم گردید راجه جنبا از فنای مطلق او فراغ خاطر یافته بکار

خود متقید شده بخاطر رسانید که از هر راه که رود بهر دست از استرضای خاطر راجه بکرماجیت

باز ندارد و گردن ظفر بطوق تسلیم ننهاده پای از حلقهٔ سلسلهٔ اطاعت بیرون نگذارد و درین

اثنا پروانهٔ شعله انگیز دود آمیز که متضمن انواع تخویف و تهدید بود از راجه باو رسید

که ارسال تمکی اموال سورجمل را بسربیر این قضا منزل نماید او چون صورت اقبال

کار خود در قبول این معنی تصور نمود ناچار سر خود در ابهرد دست گرفته دست باز داشتن

ازین غنایم بیحساب را الحق غنیمت شمرده و از راه کمال دلیافتکی اموال آن

بدهاک

بیدمال را از کلی و جزوی نقد و جنس فرستادم نقد باج کلی واد خواه خراج عظیم در پذیرفت

و راجه خداوند پرست دست ازو باز داشته مجموع غنایم آن دار الحرب را

که دولت سراپ عراقی و ترکی و چهارده زنجیر فیل است از انجمله بود بدست معتمدان

بو الا درگاه شاه بلند اقبال بارسال داشت و خود بلا توقف بجانب کانگره متوجه

شده فتح آن حصار بند مجال کشایش را که مجملی از خصائص آن اجمال در خاتمه آنعنوان

اقبال بپایان رقم زد خامه گذارش خواهد گشت پیش نهاد همت اخلاص بنیاد کرده اند

و با قتدار تمام اساس محاصره آن باره را یکباره استحکام داده در پی پیشرفت آنکار

دشوار گردید اگرچه راجه در التزام لوازم خواهش کیش سخت کوشش بود با اینمعنی بتخانه

دینی که در وهم بنیادان نگنجد واقع است از اعاظم معابد هنود است چنانچه

از اقاصی سواد اعظم کشور هند همواره در جاده ناهمواران را دیولاخ سلسله قوافل آن

تیره درونان ناپسند چون سلسله از یکدیگر نگسسته سررشته همرهی برهمنان

زنار بند در پویه راه بپیرای آن ضلالکده پیوسته زنار آسا بهم پیوسته و لیکن

چون خداوند شناسی را در پایه جلاشناسی میدانست لاجرم بتقید معالم دین خود را

قربانی ادای مناسک کیش قبله گاه خویش نمود و فتح خانه معبود خود را بجهت اطاعت

مخدوم وجهه همت نموده جهت قبله اطاعت خداوندگار خویش ساخت بالجمله چون

راجه بعد از مرگ سورج مل بروج و قلاع مذکوره دیگر بار همت را برا اهتمام این مهم والا

نهمتی فرموده در باره تهیه آلات فتح الحصار بندی که عبارت از ملک گشایی است

سامان طرازی را برسر جلوه جهد گمائی آورد و هر کاری بکارگزاری رجوع نمود مشغل سرکاری

بر تیغ

به تیغ شعله آمیغ فرموده بحواله های سرکوب برج حواله نمود دست را بکار فرمای

وسلاح را بکار گیری در آورده عزم درست را قلعه گیری وجرم رسا را پاسداری فرمود

موج فوج را از سرکذشتن آموخت ودلیری را دلدادن ودلیران را جان سپاندن

بیاد آورد هرکار کشای مانند پیکان تیر پی کاری گرفت هر تنگ بر لب خوش از

جان در گذشت کمان بشوق فتح آغوش کشیده بر کشاد زخم خمیازه کشید آتش

کین سرکشی سرگرد علم هزار نیزه بالا بالیدن در آمد گل سپر در گلشن فتح وظفر گلگل شگفتن

گرفت نیزه به سرفرازی قدرت کردستان عهده سرباری برآوردن گرفت تیر دلاور

نظر بر چشم آن کوتاه نظران دوخت کمان کین توز با وجود خانه بدوشی عرصه تنگ تیر بجه

دلیران را بقبضه قبض گرفت بندوق تنگ چشم نظر بر صندوق سینه پر کینه دشمنان بست

نوبت درباره کارسازی فتح بدالهوری و جان فشانی درآمد کمند سررشته کار در دست اندازی

بدست آورد بالهاک بعد دیده ای کمین گشود رزه از پهلوی پردلان برکیش

خدنگ تر از جنگ تحریک جنگ نه سپر مکین مخالفان که چاره راه گشاد کار بود بند

چون گل صد برگ بر از جبین بر شکنج جبین افزوده عرصه میدان در خودنمائی برار جارح کارنامه

رنگین نمود بخشیان عظام مورچلها بر سایر عساکر ظفر تاثیر بخش کردند نقابان لشکر

اسلام شبنبرد کوچهای سلامت سر کرده سر نقبها که از پای کوه سر شده بود یکاوکاو

نوک مثبت سر از ناف گاو زمین برآورد و واجه چون آتش سرگرم سرانجام مهم مهام شده

یورشهای رستمانه را در دی کارنامه فتح گرد بهادران در سرگرد آیکارهای دست بسته

مهر پنجه دست برد دست اردشیان عجم و زبردست عرب بردند کوتاهی سررشته

زیاده سری

زیاده سری سخن بر روز که تیغه آفتاب از بام کریبان کوه سر میزد تیغ کوه از انبوهی

برهنه راجپوتان و کناره هندوان کوه تیغ میگردید هر بهرام نام سرکشی را که دست

شمشیر غزا کردن نرده بودند بدستوری دستور قضا بتیر چرخ دودم به تیغ سیه تاب

قلم از روزنامه عطیه حیات سر میزد   زبس سر فتاد از کران تا کران   زمین گشت

سرکش تر از آسمان   ز مغز دلیران دران دشت کین   سری بود بر مغز کوی زمین

تا لاجرم در آخرین روز که یوم الفتح این صنمکده بود غازیان جاوید قدر ذوق دریافت

درجات شهادت در غایت دقیقه از دقایق کشش و کوشش پای کم نیاوردند و در

میدان سعادت جلادت تمام بکار برده آنچه در حوصله امکان شجاعت خانمی گرفت

بجا آوردند و چندی زخمهای نمایان برداشتند و اندک مایه مردم بنوای شهادت رسید

برافراشتند و چنانچه با آهنگ برآمد مراد منتظران سعادت شهادت بجز سعی مینمودند

آسودگان مشهد میدان در اتمام همراهی همت یکجان میکوشیدند تا چندانکه دستگاه

یکی کار بر مخالفان فراخ گردیده ازکار زار به تنگ آمدند و کار جان در تن آن تیره باطنان

سیحان و کار و بر بطالتی باستخوان رسید باری چون سوء المزاج نکبت نال از چاره گری

علاج درگذشت و ضعف بنیه ناتوانی تومندان قوی گشت دانستند که معالجه مرض

مهلک فساد منحصر در قطع مواد عناد و ترک تناول لجاج است و دافع شوران سر توران

سم ناقع مدافعه جز تریاق اکبر این حضرت یعنی امین فاروق اعظم محکمه عدالت نیست

لاجرم موافق دستور العمل حکمت بتدبیر مداوای استشفاع پرداخته به تسلیم کلید قلعه در فتح

دار البقای سلامتی بر خود گشودند و از آن فضای آسمان بدار النجات امان التجا شتافتند

باری چون

باری چون به نیروی عزایم اقبال آنحضرت یعنی سورة الفتح مصحف نصرت که چون

دعای سیفی تیغ سرمایه زور سرپنجه اثر در راس المال سودای نبرد فتح و ظفر است

آن سرکشان را که بعلت منکرها هوس سرکشی بر ذمت همت کرده بودند شکست درشت

روی داده و بیمن برکت نام بزرگوار این یگانه نام آور معرکه کارزار که مانند حرز هفت

حصار تعویذ بازوی روزگار و کلید فتح الباب کارهای دور از کار است

مفتاح این طلسم مبهم و دشوار شکست بدست راجه اخلاص سرشت افتاد لاجرم مجموع

غنایم آن دار الحرب و خزاین این گنج خانه را که مانند شمار اختر از گنجایش حوصله

مهندس قیاس اقلیدس وهم بیرون بود با کلید فتح تسلیم فوجی از غازیان لشکر

اسلام نموده بوالا پایه سریر اعلی فرستاده چون مژده فتح اولیای دولت

ظفر قرین حضرت صاحبقران ثانی بحضرت جنت مکانی رسید راجه بکرماجیت را که از

بندگان آنحضرت بود مورد احسان و تحسین پادشاهانه را بنوازش و شاباش و

آفرین غایبانه گردانیدند و بحکم بشارت ظفر نقاره شادیانه را بنوازش پادشاهانه

نواختند و از راه شکرگذاری و پرداخت احوال مساکین خزانه‌ها بر پرداختند چون خامه

پادشاهنامه نگار که به برکت نگارش کارنامه فتوحات حضرت ظل الهی آوازه جهانگیری

آویزه گوش ماه تا ماهی نموده و از چهره پردازی تصویر ظفرنامه تسخیر کانگره حلقه در گوش تقریر

و تحریر کشیده از پرداخت سیاه قلم اجمال باز پرداخت اکنون بران سر است که برو زیاده

سری سرکشی کرده عنان اختیار از دست امداد اختصار برگشته در باب توصیف

سرحلقه از حصانت آن باره آسمان نثار و رفعت کوهسار قاف دقایقی از عهده وفای

ولله

وعده برآید و بنیاد کاری سخندان آبدار نقشی تازه بر آب زند و تنها بنای گفتگو

بر ستایش کوه و حصانت حصار سنگین رشته در ذکر مبدأ تاریخ بنیاد این کهن پایه یکباره تیز

سخن با آب بسته و قلعه کا نگره که سنگ انداز کنگره اش دندان سنگ شکن رشته دندانهای سین آسمانست

بر فراز کوه بسیار سرفراز اساسش یافته که تیغ کوه قاف قلعه اش سرکش تر از سرکشش کهکشانست

و تشنه خار خارا نیاموختن تشنه لب تیر شهاب بر روی آسمان بلند و دیده برق تیغ

آتش تیغ تیغ تهدید بر سر تیغ خورشید کشیده به بیش رفعت آن کوه اندوه با شکوه آسمان

بیت

گاه پا بس کوه عمود قلعه اش سرکوب گردون فلک در دامنش چون نقطه در نون تیغ بید غش

مجره فسانست دیگر بهرام در پای تیغ بیش و دیگر سان اگر در خم توصیف هیچ و خم

راهش به پنجم خامه تا بی است اما اگر زبان بحرف ستایش نام ناشکیبم با گرانی گوش

وسنگینی زبان سبکی اندیشه بازمی آید لاجرم بنا بر وفای وعده بر سر توصیف قلعه آمده سخن سر میکنیم

زهی حصار حصانت بنا که دماغ سنگ آثار رفعت در سنگهایش از آن بلندتر است که مجرای

سجده خورشید بگرد دور سر شرفه سرافت مکانش نمیگنجد که بقبول کورنش آسمان سر فرود آرد

بنای توام این چرخ اعظم به دیوارش بقا را پشت محکم رسانده استوار بر اوج

فلک را برج او بر سر بود تاج دست انداز خیال را چه اندازه که دست بدامن توصیف خاکریزش

رساند و آهنگ رسای عنقای اندیشه را کدام یارا که بقربت هواداری بکنگره نثار

قرب برجش گردد برغم هنود هنوز وجود عالم از سواد اعظم لباحت ایجاد قدم ننهاده بود که

این توام قدم با ازل تهمت سنگم زاده بود هنوز بنیاد گنبد گردون گردان نیفکنده بودند که اساس

این دیر دیرین سال اساس بنای قدم افتاده بود به عقیده برابر هندوستان که چهره برداران

تصویر سنجان

تصویر سنجان تازه یعنی کهن داستان پیشینیان و رصدبندان کواکب اخبار و آثار

باستان اند از تاریخ بنای این قلعه که جز گیتی آفرین کسی بران آگاهی ندارد تا آنکه مانند

ربع مسکون بسر پنجهٔ تسخیر اولیای دولت روز افزون و هواخواهان ابد دولتخانه

همایون درآمده سررشتهٔ ثبت و کتابه این طلسم آباد از سلسلهٔ سلسله دیگر انتقال پذیر نگردیده

و تصور تسخیرش در آئینه ضمیر هیچ صاحب سریری در نیامده تا کلید فتح الباب این

والا اساس قفل وسواس است و حل این عقده نادیده کشاد بیرون از اندازه

چاره سازی هندسه و قیاس آری برای اثبات است تا تت اینمطلب همین برهان رسا

که از انوار سعادت افروز که عنقای بلند آهنگ هوای اقبال یعنی میرزا اعظم

دولت حضرت عرش آشیانی بسایه پرتو گیتی ستانی قاف تا قاف این اقلیم را که بر

کشایان صفایح آفاقی و رموز دانان صحایف انفسی چهار سبع و هفت کشور این

ربعش گرفته اند فرو گرفت، تا انجام کارها که مانند شنقار زرین بال خورشید چرخ آشیان

گردیده اهتمام همت والا نهمت زیر سر انجام هیچ مهمی از مهام نه گماشت که به اعجاز

کارکشایش بخود سر از پیش نرفت لیکن چون بحسب اقتضای دواعی قضا نظر با ظهار

هر حکمتی که در مقدمه این عنوان خاتمه تحریر متعهد تقریر آنست کار تسخیر این قلعه گردون

نظر در کنگره وقت افتاده بود با آنکه مکرر سیلاب افواج عساکر طوفان ماثر آن

حضرت بام و درین عمود ار برج خضر را به تیغ موج چون تیغه آفتاب فرو گرفت

و قبضه شمشیر تسخیرش که بتفویض بخشیان تقدیر سررشته قبض و بسط بسیط معرکه روزگار را

بقبض اقتدار در آورده بود دست بر نسبت و کشاد آن نیافت هیچ کاری

تمام

وبجهان نگذرد از وعده خوبش آسمانرا انگشتنا نیند بصبری در آن تاریخ

سنی صد و اندکی ها هجری که شبستان سواد اعظم هندوستان را بیاض

صبح صادق اسلام فرو گرفت تا امروز که از شعشعه ایمان به نیروی تیغ

جهان افروز اولیای دولت این بادشاه دوست نواز عدو سوز تابند

بهیمه فلک

جهانگیری سرور کشور نیمروز حکم فروغ روز پذیرفته بود صورت برآمدن آن

در آینه سعی هیچ کار طلبی صورت نه بست چنانچه در آوار و جه آثار نام آوران

دهلی بقلم مشرفان کارخانه احوال و اخبار روزگار و اطلاع مستوفیان روزنامه

غیاث

و سیاهه و فاین لیل و نهار رقم ثبت پذیرفته که از ابتدای سنه هجری که سلطان

ست

الدین تغلق بر تختگاه عرش اشتباه دهلی که کرسی و قاعده کشور هندوستان

تمکن استوا و تمکین استیلا یافته تا اکنون در دایره این خطه پنجاه و دو مرتبه
مرکز محیط محاصره سلاطین ذوی الاقتدار و امرای والاقدر عالیمقدار گشته
و پوشنی پاره ناموس این اشکال آباد دست بند سکال هیچ را الفی نداده گردن
بکمند کشاد و پیچ کردن فرار سر بلند بنهاده از جمله ملوک ظفر اندوز سلطان ضرور کراز
کشور فیروزان قدیم این اقلیم در عدو بندی و جهان کشائی بامتیاز پیرائی
اختصاص خاص نسبت داد آهنگ تسخیر این قلعه بنفس خود نهضت پذیر گشته بلوای فلکگیر
این ولایت طلسم آیت برافراشت با سپاهی گران سنگ کوه تمکین بر سر آن کنگره
زمین رفته زمانی دراز در پای این باره جهان طراز نشسته در کوشش پرداز
استادگی تمام نمود سخن کوتاه در عرض مدتی متطاول که کار محاصره بطول کشید و در بست سعیش

به پیرامن

به سیر این مقصد نرسید ناچار دامن ازان کار درچید و بر مراد خود فیروز
نگشته ملاقات را به فیروزی شمرده بازگشت را بجان غنیمت کرده بازگشت
و ازان وقت باز تا هنگامیکه اجلش فرا رسید و وفات فیروز تاریخ رحلتش
گردید پیوسته بر فوات نصرت اظهار تحسر و تاسف مینمود و از امرای عالیمقدار حسین
قلیخان ترکمان که بخان جهان مخاطب بود در آغاز کار بتفویض حضرت عرش آشیانی
صاحب صوبه با اقتدار دار الملک پنجاب بود در آخر امر امیر الامرا دار ایالت بنگاله شد
داد و افغان را که در آن صوبه سر گردنکشی برداشته و گردن عصیان چون لوای طغیان
برافراشته بود در اثنای گیر و دار دستگیر سرپنجهٔ اقتدار نموده سر فتنه گران سرگروه
اهل فساد را که چون مصدر باعث رسید از اشتقاق افعال شور و شر بود بود الا بپایهٔ تخت اقلیم

اکبر بادشاه هفت کشور ستان در ایام صوبه داری ولایت پنجاب با فوجی گران سنگ

آهنگ تسخیر این حصار حصانت مصیر نموده مدتها به محاصره پرداخت و سرانجام کار

بعد از آنکه روزگاری عمر در سر و کار کرده پای ثبات افشرد چون دید که دست

بر کشادن نیافت و مطلب روی نداد ناچار کاری نساخته پی را بر مطلب بقسمت مراجعت

ساخت سیومی نسخه ظفرنامه کانگره

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت جنت مکانی براه نمونی سوابق الطاف جلی و آموزگاری سعادت

ازلی همواره همت شهنشاهی توجه والا فرموده بودند که نهال سرکشی ارباب بغی و فساد را بصرصر

قهر از پای در آورده گردنکشان دودمان کفر و عناد را بخاک نشانند و بنیاد

پرستان

پرستان آتشی نهاد خاک سار را بباد صدمه سطوت از بیخ و بن بر افکنده اساس
ضلالت آباد و صنمکده ها را بابر رسانند ازین رو پیوسته به استظهار تایید آسمانی از ظهار
بلوام دین متین و اعلای اعلام شرع حضرت خاتم النبین پیش نظر داشته لوای جدو
اجتهاد در عرصه گاه جهادی افراشتند و بمعاضدت توفیق یزدانی همت بلند نهمت
بر پیشرفت کار ملک و ملت و سرکردن امور دین و دولت گماشته کارفرمای
تیغ بید ریغ را بر سرکار رسیده اشتند چند انکه از آبیاری شمشیر شعله تاثیر آنحضرت خضرت
سرسبز بوستان هندوستان مانند گلشن شریعت غرا ساعت بساعت آب و تاب دیگر
پذیرفت و از گل جهانگیری صیت صولتش گلبانگ ملت احمدی بتارکی بلند اوازی
یافته گلشن چار چمن اصول دین چون گل محمدی شکفت لاجرم رواج چار بازار

ارکان اسلام تهیه و ترویج اهتمام تمام آن قایم مقام نایب خدای بر لحظه بر گرمی هنگامه ها

رونق افزائی می افزود و آرایش عروس دولت بمشاطگی رای گیتی آرای

آنسرور هر لحظه بر یکدیگر بر سر جلوه خودنمائی بود بنابرین مقدمه چون بیست و دوم سال

از روزگار دولت همایون ابد آثار آنحضرت مطابق سنه ۹۸۰ تاریخ هجرت هوای بخشش خورشید

ضیای رایات نصرت آیات سایه اقبال و ظلال و جاه و جلال بر عرصه دار الملک گجرات

گسترده بها هیچه اعلام ظفر پیکر از افق خطه آن کشور بسعادت سعد اکبر و اقبال آفتاب انور

پرتو طلوع بر سر سکنه دار السلطنه احمدآباد افکنده ساحت گیتی مساحت آن موطن وقوع

راحت را مشرق انوار عدل و احسان و مورد آثار امن و امان گردانیده سرمایات

چارحد آنسرزمین آسمان نشان را باوج فلک هشتمین رسانید و دران ولا کوس

سرداران

سرفرازان خدمت پایه سریر والا دخاطر نشان ایستادگان انجمن حضور اعلی

گردید که سورجمل پسر راجه باسو از سست رایی و تیره روی کار عیان نیکو که مجلس

سر از خط فرمان بری کشیده و از کجروشی ادبار مرکز مدار پرکار سرگشتگی و نقطه

دایره بخت برگشتگی گشته یعنی پای از حد گلیم خویش فراپیش نهاده سر درازدستی

بسرحد برکیات پنجاب دراز دلاجرم حضرت جنت مکانی که بالهام ربانی از آغاز

نسیم غنچه اقبال حضرت جهانبانی یعنی قفیه فتح را استشمام نموده بودند که نسایم

جاه و جلال آنحضرت از مهب عنایات ازلی دمبدم متبسم دارد و تبلغین آسمانی

از ابتدای موسم بهار دولت جاوید مقرون این خداوند اقبال روزافزون یعنی

سرانجام مهام جام و باره که دلیل نیکویی تمام سالهای سلطنت ابد پیوندست استدلال

فرموده بودند که عنقریب گلشن جهانبانیش گلشن گل کامرانی بشگفتن در سر آید

ازین راه استقبال سوی جبل برگشته اقبال و تسخیر لهسم آباد محال کشاد قلعه کانگره که

ظرفی از حصانت آن باره آسمان بنیان در خاتمه این عنوان اقبال پایان

به بیان وقت بعنوان اختصار بزبان خامه کارنامه خواهد داد بر کاری بر ثمر

قضا تاثیر و کارکشای متعالیه تدبیر شاه قدر تائید بتعویق افتاد حضرت خلافت

مکانی بنفس اقدس در پی پیشرفت این مهم والا شده کارفرمای همت اعلی

بر سر اهتمام کار و سرانجام عساکر نصرت آثار آورد و راجه بکرماجیت که برومند

نهال اقبال برآورده تربیت و زرده دست قدرت حضرت پروردگار بود

بجهه سرکردن انکار دشوار سرداری افواج منصوره سربلند پایه اختصاص گشته سرافراز

امتیاز یافت

امتیاز یافت دیروز دوازدهم شهریور ماه سال مذکور از تاریخ جهان گیری موافق
غرهٔ شعبان المعظم سنه ۱۰۲۰ هجری به تشریف خاص رخصت فوز یاب سعادت شده
از صوبه گجرات بدان صوب شتافت و چون خبر نهضت جنود قاهره با آن مقهور رسید پیش
از آنکه نواحی آن سرزمین مخیم عساکر ظفر قرین و مضرب سرادق نصرت آئین گردد ثبات
قدم را وداع نموده فرار را بجز باد پیمود و داعیه فرار را باجابت پیش آمده با[illegible]
بازگشت را مرحبا گفت و پشت همت بر ستیز داده روی براه گریز آورده از سرحد
پنجاب بازگشت و از روی بیخودی و راه بیقراری سر از فرمان برداری تمکین کشیده
و دست از خویشتن داری باز داشته عنان اختیار بیاره کوه نورد دریا گذار
باز گذاشته از نواحی پیتهان نیز درگذشت و بقلعه معرکه در دشواری کوهستان

وانبوی جنگل بدان شکل بیشتر نشد روی التجا آورده حصاری شد و چون راجه

اخلاص پناه باخبار پنهانی کار آگاه آگاهی یافت که آن خلاف سرشت نفاق آیین

در قلعه معرکه موطن درین زمینداران آنسرزمین هست تحصن گزین گردیده از

عنوان خبر گیر گریزان فتنه انگیز فال نیک اختری و بهره ورے زده شگون ظفر

فیروزی گرفته و در همان گرمی با یکه یاران سیاه کینه خواه جلو ریز راه عرصه ستیز

سرگرده از دنبال آن ادبار مآل لشتاب عزم درست و سعی همت سبا بادپایان آتش

عنان را سیلاب آسا زمین فرسا گردانیده خود را بپای آن حصار رسید و در دایره

آن شنشد نادیده کشاد یعنی چهار حد آن اشکال آباد را چون چاردیوار آن کوهستان

درمیان گرفته بروز احاطه دیران آهن قبا اساس استحکام محاصره را آهن بنا گردانید

وباندک مایه

و باندک مایه مدتی به نیروی اقبال حضرت جهانبانی قلعه باآن دشواری بآسانی

تمام بکشائش گرائیده قریب پنجصد نفس به تیغ شعله آمیغ گذشته گروهی انبوه اسیر

زنجیر گرفتاری گردیدند و سورجمل را چون پای تمکین از جای رفته سر برداشته

یا بنیی چند جونگرفته راه فرار پیش فرا گرفت و با قلعه نورپور که راجه باسو در موضع

دهمیری بنام نامی حضرت جهانگیری اساس نهاده بود و هیچ جا بتجویز الطاف عنان

نشموده و با آنکه در مرحله بیقراری رحل استقرار افگنده بود در انحصار بند قرار

تحصن داد شنور راجه ظفر اندوز را سرانجام قلعه مئو بار پرداخته اندیشه تعاقب آن

تیره سرانجام بد عاقبت را الی سرحد عزم نرسانیده بود که آن سوخته خرمن از سموم صدمه برق

شمشیر صاعقه تاثیر بهادران عدو بند قلعه گیر چون شرر زل سیراب سیرو در بادیه خطر از نهاده

سیماب آسا از تاب استیلای تب و لرزه بیتابی تعاقب ثبات سرمایه حیات در هوای

فرار شمرده ناچار با کمال تفرقه بال و پراگندگی احوال از مهابت یورش برگشته دل در دل

شب شبگیر کرده از حصار بند نورپور بالعمت آباد قلعه اسرال که در شعب جبال سرحد

راجه جنبا واقع است اهیچ جا با محکم نموده قدم ثبات بیفشرده راجه جم اقبال را که

مقصد کلی استقبال آن دیو خوی اهرمن خصال بود فتح قلعه نورپور مذکور را

از فروغ این مطلب اصلا دانسته از سر آن درگذشت و پیشرفت کار تسخیر آنحصار که

بنا بر مقتضای مصلحت فرصت روزگار درین خصوص وقت دیگر و نوبت دیگر باز انداخت

و همدران گرمی بکار فرمای رای صواب آرای چون باد صدمه سیلاب آتش افروز با بنگاه

شتاب گشته بپای سرعت مرحله پیمای بادیه عجلت گردیده خود را بپای قلعه اسرال رسانند

واطراف

و اطراف آن حصار رفعت آثار را هرگز رایات اقتدار نموده با مستقلان بر صد تمام تر

تمام دوره آنرا بپای مردی پرکار احاطه دایره وار در میان گرفت و بتدبیر سیّاری

قیاسات هندسی گرد اگرد آن محیط بر آمده اندیشه فلک پیمائی آسمان نورد را

بر جستجوی مداخل و مخارج آن باره گردون تبار گماشت و دقیقه از دقایق فکر و

تدبیر فرو نگذاشته لوازم حزم و احتیاط مرعی داشت القصه چون اقلیدس هوش

با سطرلاب بدیهه نظر ارتفاع درجه بروج آن حصار گردون عروج گرفته رصدگاه

آن محیط

هایت و مهندس قیاس مقیاس سرعت اندیشه پرکار اندازه دور دایره آ

برآورده قیاس اوج و حضیض کنگره و مناکر نیز نموده عقدهای دقیقه را کشود چنانچه

راه سرداری و شرط کارگذاریست در سر سواری بکار قبل پرداخته تا سه روز

بسوای حوالی القلعه کوه نشین آسمان نشان را از شغل بر کنار یورش حالی
نگذشت و چارم روز آن حصن حصانت مصیر بمددکاری اقبال کارکشای شاه
گیتی ستان آفاق گیر گشایش پذیر گشت و درین مرتبه زیاده از هزار نفر نیمچه
شمشیر انتبار و قایم تیغ آبدار عماریان جان ستان قایم مقام قابض الروح گردید و
بقیة السیف آن خوش گروهان را که از بیم جان دست به بند دادند کمند اسیر
دستگیری نموده از کشتن باز رهانید و سورجمل چون از جنگ به تنگ آمده ساخت
پیکار
قرار را بر خود تنگ عرصه دید از انجا که پیش بینیهای ادبار است از روی کمال عرصه
بکم اندیشیهای کار با خود درست نمود و از طرح نشست کار زار نقش شکست خویش را
در خاطر درست بست و پیش از انکه معامله جنگ یکسو شود چون تیر از زه بشتاب ز دوم

ازتاب

از تاب آتش کین بهادران شعله شمشیر هوای فرار با خود قرار داده بر یکطرف

زده راه قلعه جینا پیش گرفت و التجا بموکب اقبال نیاورده بدلالت ادبار

و راهنمونی تدبیرهای دور از کار پناه بسایه دیوار کوتاه او آورد راجه بعد از

استیصال سورجمل و تفریق جمعیت خسران مال با خاطر جمع و فراغ بال بسر انجام مهمات

ملک و مال پرداخته بمصلحت دید استشار هوتمن یعنی جر وکیل کامل فن قرار داد خاطر

داد که چندی تعاقب آن بدنهاد را در خیر باخبر دارد و یکباره ساخت بارهای

آن سرزمین که هر یک در رفعت آسمانی و در منعت نمود از حصار بند کهکشانی است

جلوه گاه نمایش فتح گرداند لاجرم کوچ در کوچ متوجه قلعه نور پور گردیده ظاهر آن

ظلمت کده را لباس لشکر خورشید از خون باطن منحصان بهجوم سپاه و رعیت

فرو گرفت و باندک فرصتی عنان کشی فاید نجبت که در همه وقت چون رائد اقبال

پیش پیش موکب دولت افتاده راه نمائی مدد کار مقدمات کارهای دور از کار

و دلیل کار طلبان روزگار است سرانجام مهمات آماده و راه کشاد کار کشاده

داشت چنانچه آن مهم ها بانی با مردی سعی خود بپایان رسید و بی دستیاری

کوشش نیر خواهش از پیش رفته چون کلید فتح آن حصار بند که در معنی نایب مناب

مقالید فتح الباب سایر قلاع آن ولایت بود بدست راجه اخلاص اقبال بر دست

افتاد بیدرنگ آهنگ تسخیر حصون آنملک از حوالی ذنبه و ناکردید و سور ناره و تهاره

نموده روزی چند روزگار در سر کار محاصره کرده و درباره سودای این مهم سرمایه

ثبات قدم را کار فرموده شود تسخیر بدست آورد و جاگیر یکه به اعمال آن ولایت متعلق بوده

برنیدهای

بر بندهای درگاه سلاطین پناه بصوابدید عمداران ولوائکبده خرد و بزرگ

و ندبیر بخشیان سوکب خرم و احتیاط آئین بخش نموده و از جمع جمیع خزاین متفرقه

آن بارها جمعیت خاطر تکمیل نموده بنیت تعاقب سعد حل را به تصدیق دبیر حرم

در دفتر اشتغای عزم تعلم جزم تثبت نموده بحسب اتفاق درین اثنا خبر رسید که

مادهو سنگه بداختر را که از دست تطاول جور سنو حل برادرش مشغول کنار

کار خمول الطول کشیده بود چون از رجالبو لهبی همواره در انتظار ظهور بوالعجبی روزگار

بود در عرض این ایام شورش زمانه را مغتنم دانسته از تیره روئی بخت

وست رائی خرد در وادی عصیان پویه راه طغیان فرا پیش گرفته به کیفیت ناروا

چند صانت حصار کوٹه را بنفس نفیس پامال نکرد داشته پراکندگی نظام سر رشته پروردگار

مایه جمعیت خاطر ظفر قرین آثار و ماده به لشکری و استظهار شمرده بر سر اوکرمی

افروز هنگام اجتماع شده اند و چون این خبر وحشت اثر بسمع راجه رسید نایره

از کار طلبهای همت والا به جنگ بیش از ملح آتش دو سه اطلاقا از جا برفت و کار

از جمله لوازم واجب الاداء افرازی فوری القضا شمرده عنان اراده بصوب قلعه

کوتیه منعطف ساخت و در باکاری شتاب از آتش و آب درگذشته بمجرد رسیدن

بآن قلعه سرحد فضای ابای حصار را منزل عساکر ظفر آثار نموده با استقلال تمام

لوای اقبال در ساخت قبل افراخت و آن قلعه الت که از تیه طرف مرکز محیطا نسبت

هاها سد اسکندر بر راه آمد لشکر ظفر کشیده و عرصه تنگ ربع مکشوفش مانند نقطه

خاک بهواداری کره نار از لهب الات آتشبازی منصوبه جهانسوزی بر بساط شعله

افروزی

افروزی فروچیده ازین راه راه فتح این غزین بند بر قلعه کشایان
میدود بود وازین رو کثرت فوت نقصان بهزار جبر ثقیل درآن بفعل رد
نمود کوتاهی سخن را چه مدتی متمادی سرگرم کار محاصره شده در عرض این ایام
که کار قبل بطول کشید درباره پورش کار از سر حد توان امکان گذشته و کوشش
درگذرانید و چنانچه شرط سرداری والارتبه قلعه گیری است و او دلاوری
و دلیری داده در پای آلو الاحصار چندان پای ثبات افشرد که کار از پیش برد
قلعه را بزور دست و ضرب راست بدست آورد این فتح عظیم را که علاوه فتحهای
پیشینه بود پیشتر نصرتهای آینده شمرد و شگون برآمد فتوحات مستقبله گرفته این
لبسمله سوره الفتح ظفر آیت را چه صحیفه فیروزی خواند و از جلالات مصحف

اقبال حال خریت پیش آمد احوال بر گرفت ذنیت قلعه و فتح ملیاد وجود

سو جبل مطرود را مانند اراده فتح عظیم قلعه کانگره بر بود تصمیم ارادت قضا را

از انجا که بهورره تائیدات آسمانی و توفیقات یزدانی آفرین روزگار مساعدت

آثار اصحاب سهیم السعادة صاحبقرانی است کارسازی اقبال خداوند همه جا و همه وقت

کارفرمای کارگذاران این دولت کده همایون و مقدمة الجیش اولیای دولت روز

افزون افتاده مقدمات هر کار مهیا و آماده میدارد و بیرنج بر پرداری اعمال

فنون تدبیر و دردسر استعمال شمشیر خار این وجود ناقص آنمطرود بخود سر از پا

در آمده و آن خار سر از راه گذار گشاد کار بر خاست مرحله تفصیل این اجمال

آنکه چون سایه خداوندگار یعنی خدیو روزگار پرتو خورشید نظر از ان بد اختر بر گرفت

ومدد توجه از ادبار دشمنت همانا روزگار نیز ازان برگشته اقبال برگشته شکوه

نام ملک و مالش در معرض فنا و زوال افتاد و بدست درازی زمانه واقعه جو د

تطاول روزگار فناجو طلب و شخوص نشان بارنجه ادبار گشته دستش از همه سو کوتاه گردید

و هجوم خیل ادبار راه گشاد کارش از همه طرف مسدود گردانید و باوجود احاطه

گروه گروه محن و بلیات انواع اندوه راه بدو برده و دستبرد اعراض نفسانی

دست برو یافت و اقسام آلام و الوان امراض گوناگون از شش جهت

هجوم آورده چار حد هفت کشور اندامش را فرو گرفت و قوه خیل خیل ضعف

قوی و فوج فوج باجوج سستی شکست بسرعت وصف سیاه نند رستی آتش آورد

و با این همه فسون ادبار از پیش موکب اقبال از ناچار روزگار کین توز باوجود

نیکش ولی به آن تیره سرانجام بد روز بر سر دلسوزی آمده بمقتضای مصلحت

وقت مطلع حالش و ران دو رکه جان منفی ز میان بیرون برد لاجرم مرغ

روح بی قوت وحشی را از زندان شکسته قفس تن آن پیمان شکن آزاد گردانید

و چون خبر به راجه بلند اختر رسید که آن بدنهاد نفاق منش از سهم سرزنش

زبان شمشیر صاعقه تاثیر غازیان کشورگیر کانسخیر من ارمغاد بالتازه بزبانیه

آتش سقر برد و از بیم لعمای ترکتازان ودیعت جناب بمالک جهنم سپرد و از

راجه چینا باز خواست مال جمع استه سورجمل نجعه اد را ارسال طالب رسانیده بوعده

وعید و تحذیر و تهدید باز یافت جمع آن جمعیت و اموال نموده یکی را که چهار اره

زنجیر فیل مست و دویست سر اسپ عراقی و ترکی از آن جمله بود بوالا درگاه

ارسال داشت

از سوانح آنکه چون راجه بکرماجیت دیگر باره بر ورود ستم‌بازی کوکب جاه و جلال این دست پرورده تربیت حضرت ذو الجلال کوکبه اقبال را سرمایه گیتی افروزی و مایه سرافرازی داد به نیروی سرداری موکب بر فوت هموت رعد صیت تبازی دبدبه دولت را به پایه عالمگیری و درجه بلند آوازگی رسانید باره دیگر در باب تهیه آلات قلعه‌کشائی دباره کبری سحر پردازی رالبهر حد اعجاز طرازی رسانید یعنی درباره اهتمام کار با لنهار خارق عادت دستبر جلادت را بر سر جلوه بدیعی بیضای آورد و بنابر آنکه پیشرفت کار جنگ توقف در رنگ بر نیابد از پای قلعه کانگره که مخیم عساکر اقبال ماثر بود تا سرحد حصار کوتله از هیچ جا عنان تاب نه داده اسباب یکینه سوادان گلمت آباد را محیط انوار ما هیچه لوای والا ساخت

و به استقلال تمام تمام دوره آن سنگین حصار را بافواج لشکر و نیروی حسن

تدبیر و زور زر چون نگین خانه انگشتر میان گرفت و هنوز پای راحت

در ساحت اقامت بهم کم آرام نشده بخشیان عظام را به بخشش مورچلها

امر نموده کارفرمایان هر کار را بکار گذاری فرموده کوه بران خارا شکن

و سنگ تراشان فرهاد فن سرگرم شغل نقب زنی و بنیاد سیابا افکنی شده

باهتمام تمام کار خویش فرا پیش گرفتند و عمله و فعله هر کو بوجه الیه بسر اعمال

خود رفته دنبال متنرو معامله رفتند و باندک روزگاری بسامان طرازی کار

گذاران دولت و سرکاری کارفرمایان اقبال کل آن اشتغال کلیها همانا بخود

سر از پیش رفت یعنی سر نقب و باده کوچهای سلامت که از پایان کوه تا

سر شده به

سر شده بود قریب به پای حصار رسید و حواله‌ها که از خاک و خاشاک بر آمده

بودند هزار باره از باره افلاک در گذشت و چون ایام تهیه یورش بسر آمد

در روز کارزار در آمد هر روز از وقت بام تا هنگام شام هنگامه مبارزان

از طرفین گرم بود و شهسواران در باب مدافعه و مقابله سرگرم مواجهه و مقابله گردیده

ناچار در پاره سرباری و ستبرهای نمایان بنمودند و با وجود آنکه هر روز چندین

تن از آن گروه تدبیر نیز انجام تیره روز را که حباب آسا کاسه سر از هوای بقای

سرمایه حیات خالی شده بود و پیمانه عمرشان از آب آبدار تیغ شعله آمیغ لبریز

میگردید قطعاً و بان بیشتر دولت شمشیر از خون خوردن آن چون زر قسقان به ستیز گرویده

از خرمان بسیل خنجر خونریز پیوسته اسباب ستیز میگردیدند و لمعه السف الظاهر

مانند مرغ بسمل دل بر دست و پا زدن نهاده حرکت مذبوحی بجامی آوردند

دران عرصه گاه قیامت اشتعالان کارفرمایان کارگزار تیغ برق

در آمده زمین را سرا زخون بدرد آمده زخون جو دیر کرده همانا

تبرزین تهی کرده زین جانها بالجمله مجاهدان لشکر اسلام که از کمال ظهور

زمانت نمود مجلد تسلیم ارواح را از جواب داون اسلام آسان برسیکر فتند ادای

حق یورش را از حیز امکان گوشش می گذرانیدند چنید آنکه چنیدی از غازیان

جانسپار که در تشریف کار بجان و دل کار روز از نمودند و صفحه میدان شجاعت

نشان سعادت را به نقش سکه رحم که مهر مخفر شاهد دلاوری است زینت

داده دعوی جلادت را اثبات نموده و چنیدی لصدق نسبت ادای حق شهادت

مدعای

مدعای ثبات قدم را بسر حد ثبوت رسانید نمود در آخر کار چون نیروی اقبال

کارگذار این خدیو روزگار کرد و دست نشان ید قدرت فزاید پرور حضرت

پروردگار هست کار خود کرده سررشته مراد بدست خدیو اجتهاد داد لاجرم

به پای مردی همت تا میان نهاده دامن مطلوب بدست امید افتاد و دست یاری

جد به سعی کار طلب وصل شاهد مطلب در کنار و بر آرزو نهاده و سرپنجه اندر رسائی

کوشش نقاب از رخسار شاهد فتح الباب برداشته چهره مقصود از حجاب احتجاب

رو نمود و حقیقت کار آنکه بازماندگان دست اندازی تیغ پیکار را دست کار وامانده

پای ثبات در عرصه استقرار بر جا نماند ناچار دست استشفاع بدامان استیمان زده

به تسلیم کلید قلعه از سطوت بهادران لشکر اسلام امان یافتند و سنجر تکمیرا شکست بنارهای

در دار الامان عجز و حرج زده از راه درخواه عفو بدار الخلاص عافیت

شتافتند و چون راجه اقبالمند نگارگشای همت بلند بدست بربست کشاد و آن

حصار بند طلسم پیوند یافت بهادران گرمی ظفر نامه الفتح عربت نمار ابا سر علم کرم

رو برار بیک نظر ز دعای اجابت اثر بوالا درگاه بادشاه هفت کشور گشته و دستاو

خود با امرای والا قدر عالیشان در همان ساعت سعادت نشان کر بخش

اتفاق تقدیر مورد اختیار حکمت بنیشان اصطرلاب نظر آفتاب ضمیر بود بقضای

درون حصار را محل الطاع بر توی تعال براک خیل اقبال و موکب دولت گردانیده

سرتاسر آن حصار را که مجموعه غرایب آثار و کارنامه عجایب روزگار بود دیدند

بمجموع حقایق کلیه از العنوان جزوی نظر دقایق مکرر در آورد و جمیع خزاین متفرقه

ودفاین

و دفاین و ہر بستہ آن گنجینہ را کہ از قدیم باز فراہم آوردہ آن ملک بود و بر گز
دست بیگانہ بلکہ نگاہ آشنای بدان بر نخوردہ با جمعی از ارباب جلادت موکب
سعادت بوالا پایہ سریر اعلی ارسل داشت و بہ پاداش سر انجام آن شایستہ
خدمت بسرفرازی باوج سپہر امتیاز بر افراشت قلعہ قلعہ کانگرہ کہ از
نہایت متانت آساس اساس متانت بر کوہ نہادہ و در برابر گنبد چرخ چنبری
بساط برابری فرو خندہ و از کمال حصانت حصار حصار حصانت بر گرد آن
کوہسار کشندہ ہمانا ید قدرت آفریدگار آفریدہ در کوہ پایہ صوبہ شمال
صوبہ پنجاب بر فراز قلعہ کوہستانی رفعت تاب اساس یافت کہ از انعام آفتاب در درجہ
پایہ والا باوج فلک اعلی رسانیدہ و کرسی نعتش کہ برفعت کرسی رسیدہ عوای

علو شان رفیع مکان بر کرسی نشانیده در استواری بروج و سرفرازی

عروج از درجات مراتب همت بلند و اندیشه رسا هم بیکقلم چیزی باقی ننهاده

و در فسحت مساحت از مساحت عالم خاک و آب بهمه حساب فاضل میسر آید و رفعت

بحث راه گذار از بیش از بیخ و خم روزگار در نظر عقل دقیقه آب بر اندر حرج

بالا از مینماید و نمود شکوهش از عظمت شان گردون در میزان خرد خرده

صد پایه عظیم تر می آید بر این همه هند که ملک بدایع ظاهر از شان چهره گشای شاهد اخبار

باستان هست درباره مبتدای بنیاد این و بنا بعدم آگاهی اهل تقدم زمانی گواه

میدهند در مورد امان این گروه که جامه کارنامه پردازسان رنگ آمیز سیاه قلم

آثار راجهای هندوستان است خود را از اطلاع احوال این کهن و بر بیگانه روشن نموده

خویشتن را

خویشتن را بنام نامی این غریب بیابان سر شناسانیده اند و همه انطالیفه بعنوان
اتفاق معنی و بیان بر آیند که از مدد عالم تا اکنون که به استیلای اولیای این
دولت روز افزون مداخل این ولایت داخل حاصل ممالک محروسه شده بر مسند
ارباب حکومت آن دار السلطنت مستولی نگشته مقالید اقتدار و کلید بست و گشاد
آن اشغال آباد از دست تسلط سلسلهٔ النسیان بسر پنجهٔ تصرف هیچ یک از سلاطین
و می شان نیفتاده اگرچه استبعاد بینه بحکم تجویز حاکم عقل و تمکین سلطان خرد
امثال این امور حسرت افزا در بقعهٔ امکان نمی گذارد و علی الحال پرتو نظر
اقبال بر آن بیغکنده ویرانه رقم قبول بر محضر شهادت نمی کشد ولیکن چون
تعمق و نگاه تدبیر یا نثر مطالع صفایح تاریخ سروری یعنی صحایف کارنامه غرایب

پیوند ایام دولت اکبری باز گشت نموده ملاحظه کنند که اولیای دولت ظفر

قرین آنحضرت باوجود قدرت بالادست سررشته تسخیر این حصار

حصانت مصیر بسرپنجه تصرف و اقتدار بنا آورده اند مضمون الامور مرهونة

باوقاتها بجای پیش نظر عبرت نگه داشته بی تامل بادعای این امر دور از کار در

مینماید و موید این معنی هست آنچه از روزنامه روزگار فرمان روایان دار الملک

دهلی نسبت دفتر تصدیق علمداران دیوان کده توثیق اخبار رسنده توقیع

صح ذلک بران کشیده اند که از تاریخ نهم هجری یعنی مبدا استیلای سلطان غیاث

الدین تغلق بر تختگاه دهلی این مرکز دایره اشکال پنجاه و دو مرتبه بحیطه الفرف

محاصره و جوره تملک احاطه ملوک ذوی الاقتدار در آمده و مطلقا فیه فیض [illegible]

تسخیر بران

تسخیر بران نیافته از جمله تصرف اندوزان قدیم این اقلیم انگشت نمای و
شهرستان شهرت بود همواره خیال استیصال زمینداران این سرزمین و
تسخیر این طلسم آباد پیش نهاد و همت نهمت آئین نموده مدتها در ساخت مجامر
باستقرار تمام قرار ثبات قدم داده سر در سر این کار نهاد و چون برآمد کلاوردنداله
و دامن مقصد بدست کوشش نیفتاد ناچار ملاقات راجه را دستاویز رجوع
بهانه بازگشت گردانیده باز گردید و حسین قلیخان ترکمان که از امرای عظام
دولت عظیم اکبری و عظمت شان مثل او کمتر نشان میدهد باوجود آنکه
مکرر کارهای بزرگ را سردارانه سر کرده بود چنانچه بجلدوی ارسال سر داود
و افغان که در دار الملک بنگاله سر بسرکشی بر آورده بود به پایه ایالت آنکشور

سپهنا ور و خطاب جان جهانی سرفراز گشت در ایام صوبه داری پنجاب مدتی

مدید به نیروی لشکر نهایت اثر و زور سرپنجه ستیز شور محشر و آشوب بار رستخیز

در عرصات آن مقام برپا که هایه کوشش بنهایت سر حد امکان رسانید

و الکار بپایان نرسید تمت تمام بسم الله الرحمن الرحیم سرنوشته آنکه شد

چون بفرخندگی اقبال در آمد سیزدهم سال همایون فال از روزگار سعادت

آثار دولت روزافزون جهانگیری درآمد و عده برآمد فتوحات معدود بسر آمد

کارگذاری بخت که در گرو گره وقت بود از عهده وفای وعده دیرینه بر آمد

دران ایام خجسته آغاز فرخنده فرجام روزگار هر روزه بنوی نوروز عشرت

اندوز گشته یکتاده جبین صبحگاه عید فرخنده ربع بامداد امید طرب اندوز گردید

و هر شب

و هر شبی بر و سفیدی شرق مهر چون گل آفتاب فرخنده چهر کلکل شکفته
با قدر لیلة القدر انبساط جیدر مطلع بدر در پذیرفت و سرسبز گلزار جاوید
بهار آمال و امانی یعنی عهد سعادت مهد دولت همایون دودمان صاحبقران
سرشار نو سخید اقبال گشته شکفتن چمن چمن گل کامرانی از سر گرفت
و دران خجسته زمان که سرزمین عیش ضمان خطه گجرات از سر نو انوار نامتناهی
لوائی والا روکش فلک اعلی گشته دار الملک احمد آباد که واسطه العقد آن
کشور لبالب بشادی است بوساطت این قدوم همایون رشک نگارستان
چین و عرب زمین شده بود بمسامع جاه و جلال و مواقف دولت و اقبال
باریافتگان دربار فلک تبار رسید که سورج مل پسر راجه باسو که بمیامن عنایت

حضرت خلافت مرتبت در ساحت رسیدار عی قایم مقام پدر شده بود

در نیولا از راه کوتاه نظری بسر بر آورده از روی زیاده سری هوای سرکشی

در سر دارد و از انجاکه پیش منهای ادبار است نظر به پیش پا افکنده بطلوع و بد

تدبیر های دور اکاری ملاحظه لوازم دور اندیشی رای سپر که خیال

دست و رای بسر حد برکات پنجاب بسها و اندیشه طغیان اثر دارد لاجرم

حضرت جنت مکانی که به نیروی تاییدات آسمانی همواره همت اعلی

بر اطفای نایره ارباب کفر و کفران مصروف مینمودند تا دیب آن ادبار

مال را بکار گذاری اقبال خورشید جاه آسمان جلال تفویض نمودند و بنا بر آنکه

بدستیاری توفیقات یزدانی پیوسته عنان توجه والا بجهت نخریب ملتان شرک

وطغیان

ولطغیان معطوف میفرمودند گره کشای این عقده محال گشاد یعنی جهاز بند

کانگره که از هنگام بنا تا اکنون بدرای آن توسن حرون دست بربند

شکال هیچ رائضی نداده و از بدو بنا تا حال هیولای آن باده اشکال قبول

صورت تسخیر هیچ صاحب بهبری نکرده نگارکشای مقالیدرای خرد پیرای

حضرت بر حسب فطرت عطارد تدبیر رفیع فرموده با وجود آنکه بنازکی خاطر

انور از فتح رامایر داخته و همدرین ایام از سرانجام مهم جام و بهاره ولایت

اقبال در ساحت استقلال افراخته بودند دیگر باره بنفس نفیس پرداخت

مهم لشکر نصرت پیکر و تجهیز عساکر ظفر اثر پرداختند راجه بکرماجیت که

برآورده پرورده نعمت عنایت آنحضرت بود دیگر روز بتسخیر

کارهای بزرگ و هنر و شرک نموده و هم درین نزدیکی بسرانجام مقابله مقهوران

خام و بهانه سبرداری او شتابان رسیده بنابیعی جنود قاهره سرافراز

امتیاز ساختند راجه باکمال استقلال بتاریخ دوازدهم شهر پورماه سال مذکور

جهان گیری موافق غره شهر عظمت سهر شعبان ۱۰۳۰ از صوبه گجرات

بمالضرب نهضت نمود و هنوز به نزدیکی آن سرحد نرسیده خبر رسید که آن

مخذول بمجرد وصول خبر ارتفاع رایات ظفر پیکر دل ناجبه نوای بیقراری گر صعر

فرار افراخته با نواهی شهبان هیچ عنان باره ادبارش ان نتافت و در آن

سرزمین نیز در دهر ثبات قدم نداده باندازه تحصن در قلعه مو که لاذ بگاه

بار مو طبق و بنگاه زمینداران آن سرحد بود شتافت لاجرم کوچ در کوچ

مرحله پیمای

مرحله پیمای وادی تعاقب آن بدعاقبت شده خود را بپای قلعه رسانید و چهار حد
آن حصار را که بچار دیوار کوهسار محاط بود و از انبوهی جنگل دشوار گذار
نظر وقت مگر بران کارگر نمی شد محاصره نمود و در عرض اندک روزگاری که [illegible]
بطول انکشید چهره شاهد فتح در آینه تیغ ظفر جلوه گر شد در آن عرصه زیاده
از هفتصد تن پی سپر شدند و جمعی کثیر اسیر گردیدند تیره رای مقهور
از صدمه صولت بهادران و سطوت سرپنجه شیر مردان روگردان شده
روی التجا بقلعه نورپور که در موضع دهیری آباد که راجه باسو بود آورده
حصاری شد و راجه سرانجام امور قلعه مورالگار گذاری عساکر اقبال باز
گذاشته بیدرنگ آهنگ تسخیر آن حصن حصانت مصیر نمود و چون در اثنای راه

آگاهی یافت که سورجمل از بسکه عرصه اقامت چون ساحت راحت بر دل تنگ فضا
گردید در مقام نورپور آرام نگرفت و از انجا بر بیخادلی پا گشته بهمان پای
هزیمت پیش گرفت و از کمال فضیحت و سبکگاه بقراری راه قلعه اسرال که در تنگنای
کوهسار سرحد راجه چینا واقع است بهجو دانه پیش گرفت ناچار بحکم ریاست
لوازم حزم و احتیاط از سر فتح نورپور درگذشته تسخیر آن باره متانت
بنیان را بمساعدت فرصت وقت دیگر بازگذاشت و از راه عنان یکران
عزیمت بجانب باره مذکور منعطف ساخت و چون انوار رایات اقتدار
بسواد آن ظلمت آباد پرتو انداخت و از گرد راه گرداگرد حصار را
محاصره نموده بکار پرداخت از مقابله پرداخت و تا سه روز گرمای آتش در عرصه

برکارزد نی

بر کنار یورش افراشته در سیوم روز رفیل به نیروی اقبال حضرت جهانبانی

باسانی تمام خاران مانع از راه فتح برداشت و درین مرتبه از خیل ادبار

آثار سورجمل زیاده زیاده از بر ار نفر سر نهادند و بقیة السیف آن خون گرفتگان

بوسیلهٔ زنهار خواهی از تیغ بیداد قهرمان قهر آزادی امان یافت به بند

بندگی و قید کمند گرفتاری افتادند و سورجمل مطرود با معدودی چند

بطریق معهود قرار قرار داد راه قلوگر خلیجانه راجه مذکور بود از انجا

سر کرده و خیل او گردید و راجه بعد از استیصال آن برگشته اقبال خیال تسخیر

قلاع آنکوهسار پیش نهاد همت کارگذار نموده بار دیگر با تمام تمام بر سر

اسباب قلعه گیری آمد و به اندک روزگاری که در میانه کارزارها رفت بهم جا

بکار فرمائی بایند بر سر کار آمده عنان اختیار این شش پاره سر کش

یعنی حصون پاره و بهاری نود دیور و مه حوالی و یکرونه و سور که پای حصار

دیوار بر سنگ ارا استوار یع اساس تمکن و گران باری لنگر تمکن پایه استقرار

او سرمایه ثبات و قرار کره زمین افتاده بسر پنجه تسخیر عماریان کشور

گستر داد و مشکل گشای اقبال از بروج گردون عروج این شش در شش

درد شوار کشا و لکن از کمال متانت بنیاد حریف حصار بر باروی

حصانت این نه سقف مینا کار گشته عقده سربسته اشکال گشاد و هنوز

از انصرام معالات حصون مفتوحه و نصب عمال اعمال منسوبه المخال

فراغ خاطر کلی نیافته خبر یافت که یاد بهو سنگه کوتاه نظر از کمال بی سعادتی

و بد اختری

و بد اختری که کمل برادری سورجمل بود باستظهار حصار کوتله پشت گرم

بمصلحت

و قوی دل گشته هوای طمعات را در دماغ عصیان راه داد لاجرم

و بید پشتنر ید سپرد و بهر جرم علی الحال گوشمال آن ادبار مآل را واجب

بکینه

فوری الاولی شمرده و سمند آتش انگیز عجلت را در سبک خیز سرعت برای

بود

جلوه برده براه پیشتر آورد و چون بظاهر کوتله رسید هنوز نرسیده

اطراف حصار را باحاطه فوج فوج لشکر اقتدار فرو گرفت و باندک مایه

مدتی بهمراهی همت اقلیم گشای حضرت خلافت پناهی حصاری بآن

دشواری که باحاطه محیط آب اساس خاکریزش مانند کره خاک آرائش یافته

جمیع بروج آن برخلاف برجهای آسمان الشی افتاده تا بسانی تمام

بکشایش گرایید القصه راجه بعد از فتح کوتله که از فروغ مطلب اعلی بود
اندیشه استیصال کلی مسور جبل و تسخیر حصار کانگره را بپایه عزم جزم رسانید
که در اثنای این قرارداد مژده مرگ آن تیره سرانجام بد نهاد رسید و چون
حجاب این نقاب در رخسار شاهد ظفر برخاست و همان گرمی بازخواست
جمیع جهات و اموال الحسران مال بهمه جهت از راجه جیتا نموده همگی آن
خواسته را که چهارده زنجیر فیل مست و دویست سر اسپ عراقی و ترکی از آن
جمله بود بازیافت نموده بدرگاه راجه ارسال داشت و بتوجه تمام توجه
بر اتمام معامله مصروف نموده همت عالی بر اهتمام مهمات ملکی و مالی اعمال
آن حوالی گماشت و پس از پرداخت آن اشتغال در پی پیشرفت کار شده

با سایر

باسایر عساکر منصوره چهره اقبال افروخته اعلام استقلال افراخت

و بید رنگ آهنگ صوب قلعه کانگره که باعتماد قدم بنیاد و استظهار استقبالی

کوهسار سر زیاده سری بر حصار چرخ چنبری می افرازد و از نهایت مرتبه

شهرت در علو درجه رفعت بی تشاری ستایش سخن سازی تعریف نمی

سازد وجهه عزم ساب بنیاد نمود و بسرعت صرصر سبک سیر نظایر آن

کهن دیر رسیده و دره محیط کوهسار را مرکز اعلام افندار و مضرب خیام

احتشام گردانید و چون ساحت انتقام سر لشکر سپاه بهرام انتقام گردید

هنوز پهلوی استراحت بستر راحت ندیده بل پای اقامت در دامان

آن کوهستان قرار آسایش و آرام نداده خود را بپای حصار رسانید

و گرد اگرد آن وسعت آب و علمت بنیاد را سنگ و میان گرفته سرباسران

رفعت بنیان منعت مکان را بدست تصرف احاطه نامه دادند و بدامن

زنی کوشش شعله افروز آتش سرکشی کین شده هنگامه محاصره گرم نمود

دلیران را بکار فرمائی دلاوری سرگرم کوشش ساخت و چندی تنی بسر انجام

معامله سرکوب و حواله و اهتمام سیر و نقب و کوچه سلامت پرداخت و در عرض

اینمدت که روزگار به تهیه پیشرفت کار گذشت فضای پای حصار را از شغل کار

زار خالی نگذاشت چون هنگام کار آمد و پای مردی موافقت روزگار

بآنمیان نهاد هر روز هنگامه گیرودار از طرفین گرم بازار گردیده شخصان ما نهایت

خان

گرانجانی سرگرم بازاری جان فشانی شدند و غازیان با کمال سرافرازی سر بسر

سپاهی

و سر کناری آمدند بالجمله بعد از چندی که مجاهدان میدان دین آنچه
در حوصله توان امکان گنجائی نداشت بجا آوردند و در ادای لوازم
عدوبندی و قلعه گیری داد دلاوری و دلیری داده کار خود کردند درین کار
بکار کشائی اقبال افتاد و وقت کار گذاری بخت امدمدکاری تائید
بر سر دستیاری رفته ساعت عیش چون تنگنای فضای حوصله بر مخالفان
تنگ گردانید لاجرم دستگاه بیقراری و ناشکیبائی آن تنگ ظرفان بوسعت
گرائید به تسلیم کلید قلعه در دارالامان سلامتی بر خویش گشودند و راجه
بعد از بر آمد مراد یعنی بست کفش کشاد و شد درین اشغال آباد هم در آن
کری مداخل قلعه شده سرتاسر فضای انوبسیار الی سرپای لوبه گرگرد آمد شد

وبهمه حقیقت العجیب بنیاد را انتظار وقت نگرد او رود چون کارپردازی

نگاه آگاهی پرده بپایان رساند در پی سرانجام مهام حصار شد و

به تعیین پاسبانان نصب قلعه دار پرداخت و مجموع اموال مستغرقه القلعه را

که در روی کره در روی کار بوده با جمعیت خاطر جمع بساخت و در پی

پیدا کردن نفایس مدفونه انجمنه که از آغاز بنیاد این دیر دیرینه تا اکنون

چون گنج از نظر همگنان نهان بود گردیده همت بر تفحص و تفتیش گماشت

و قفل از در خزاین مدفونه زمینداران آن سرزمین که مانند کلید گشایش

این عقده دشوار در دست چاره گری کوشش تلاش بکار برآورده بود

برداشت و ظفرنامه این فتح مبین را رقمزده خامه کارنامه نگار نموده با جمیع اموال

الی گنج خانه

آن پنج خانه که نقل احمال آن در پنج حوصله توان نقل و تحویل تن یکجائی

در شهبداو بخزانه عامره فرستاد و بمجرائی این خدمت شایان و فتح نمایان

که قابلیت وصول بعرض قبول بندگان حضرت خلافت مکان داشت

در اقبال ایشان وسعادت بپایان برروی روزگار خود بشکشاد چون

خبر رونمودن نصرت بموقف عرض انور یعنی پای تخت خدیو هفت کشور

رسید توجه عنایت حضرت جهانبانی برونمای شاهدان این فتح عظیم

که هیچ یک از ملوک هفت اقلیم را دست نداده و صورت بندی سیمای این

این فیروزی در آئینه نصرت اندوزی هیچ کدام از سلاطین روی زمین

چهره نمای نیفتاده پایه امتیاز راجه از درجه سرفرازی در گذرانیدند

و در دقیقه از دقایق اعزاز بر دو شست فرو نگذاشت نمود تضعیف

مراتب و مناصب او و اولیای دولت بهرام صبت کیوان صولت را

به بله اضعاف مضاعفه رسانیدند الحق چون راجه باعتبار صفای اخلاص و

خلوص ارادت بر رسوخ عقیدت پیش برد خدمت افزوده بود بواسطه

استعداد موافقت اجر بخت و قابلیت همراهی کوکبه اقبال حضرت خلافت

مرتبت یافته ازین رو مظهر جلوه ناهید افتاد و به نیروی موافقت عساکر

اسلام توفیق قلع اثر کفر و قمع طغیان یافت ورنه مقالید فتح الباب

این کهن اساس بهم پیوسته چون قفل وسواس در دست مهندسیه پردازی

اقلیدس قیاس زنگار فرمود اشتغال بوده و حل این عقده مالا ینحل مانند تسخیر

رمل معموره

زحل بمور ره بنظر چاره سازی مهندس خیال نمود لاز محال نموده چنانچه

روایت براهمه هند که از عجایب اخبار راجه های هندوستان و غرایب

آثار باستان کماهی آگاهی دارند از سهاسیله معمار قضا اساس این دیر

دیرین را به انبای چرخ برین همدم نهاده و مبدای حدوث این کهن

بنیاد را با میلاد قدم توام افتاده تا اکنون که اولیای دولت روز

افزون بر ایالت این ولایت استیلا یافته آید این فیروزی روزبهی

هیچ ظفر اندوزی نگشته و توفیق فتح آن هیچ کینه توزی نیافته اگرچه

از تاریخ سنه صد و نه هجری که ظهور نور ایمان سواد اعظم این ملک آباد

را مطلع انوار امن و امان نموده تا سنه ۲ء هجری کیفیت احوال آن از قرار

واقع رقم زده قلم ضبط ارباب تاریخ ارسلان نگشته ولیکن از تاریخ مذکور

که مبداء استیلای سلطان تغلق است تا اکنون پنجاه و دو صاحب اقتدار

از ملوک و امرای ادنی الایدی و اقبال محاصره آن والا حصار نموده در بار

کوشش بسمالش دست رد بسینه امید بیضا از جست خارق عادت بر آورده

ادراک سعادت گشایش نموده اند از جمله اجله ملوک سلطان فیروز روز کار

پای این کوهسار را منزل اقامت همت داشته بجادوگری سعی رسا سحر

سامری را دست فرسائی بی اثری نموده با وجود قدرت تا لادت است

دست بر شکست آن طلسمکده نیافت و در امرای عظیم الشان جهانبانان

بر کمان که در عهد خدیو زمین و زمان حضرت عرش آشیان لقا جنت صوبه‌گی

دار الایالت

دار الایالت بنگاله سرافرازی یافت بهنگام صوبداری پنجاب زمانی دراز
در محاصره این حصار حصانت طراز فسون سازی عزم جزم و زیرکی بیدار مغز
اهتمام تمام را بسر جلوه فرمائی آورده ازین عقیدت گره برگره هنری بیرون
نیاورده آری هر کاری زین روز کاریست موقوف ظهور کامکاریست
تا عمده آن بسر نیاید از پرده غیب بر نیاید با هلیت جهان دیر بنیاد
بشهنشاه جهان جهان بماناد اقبالش نصرت آفرین باد ز اصحاب قران
ظفر قرین باد بسم الله الرحمن الرحیم
چون آفتاب رایت فتح آیت و ماهچه لوای نصرت و الا موکب سعادت
حضرت جنت مکانی به نیر دهم سال فرخنده فال تاریخ جهانگیری بصوب

کشور گجرات ارتفاع یافته پرتو نزول اجلال ابد اتصال خطه عشرت بنیاد احمدآباد

را سایه نشین طایر اقبال نمود و بمیامن قدوم برکت لزوم و فرخندگی

قدم اقدس سر افتخار آن سرزمین سعادت آیین بذروه فلک الافلاک سود

و دران ایام خیر انجام خبر بموقف عرض اعلی و پایه سریر والا رسید که سور جمل

بیراه ناسعود غایت صلاح روزگار خود نیکو نهاده سر بعناد آورده

ورفته اطاعت از رابطه انقیاد کشیده باندازه دست درازی

قدم جرأت از حد اندازه خود فراتر نهاده تا حد پرگنات سرحد سنجاب

راه عصیان بپای طی کرده لاجرم حضرت جنت مکانی چون از تباشیر طلوع

صبح سعادت یعنی وقت ظهور انوار وجود این مظهر موعود که عبارت از مبداء

روز

روز دولت افروز ولادت این حضرت بیست ارتفاع آفتاب اقبال

جهانگیری اشعه جاه و اجلال مشاهده میفرمودند و از آغاز تبسم نسایم غنچه

کامرانی و شگفتگی گل دولت حضرت صاحبقران ثانی دمبدم تبسم نسایم آمال

و آمانی عالی استشمام مینمودند ازین رو در آئینه خانه دل الهام منزل آنحضرت

پیوسته جلوه این معنی پرتو ظهور می افگند که صورت بند برابر جمال جوهر آئینه

شمشیر و مرآت تدبیر این مظهر خودنمائی کبریا ولی تدبیر صورت به بندد

و چهره شاهد فتح و ظفر بدستیاری این دست نشان سرپنجه اقتدار قضا و

قدرت قدر در عالی کوشش جلوه گر گردد چنانکه بمدار آن ولا توجه این

نظر یافته الطاف سعود آسمانی عقد سپیده فتح را با گشایش گرائیده بود

وفتنه شوریده سرحد جام بهاره بنیروی کارگذاری تائید این کامروا

توفیقات یزدانی در مهد عالم آسایش آرمیده ازین راه گوشمال آن

کوتاه نظر زیاده سر بسر انگشت کارکشای تدبیر رسائی آنحضرت رجوع نمودند

و یکباره تسخیر باره اشکال پیوند و طلسم دیو بند قلعه کانگره که فتح الباب

آن سر بات هیچ صاحبقران را دست نداده مقالید حل و عقد انحصار از دست

اخبار رسیداران آن سرحد هیچ رو بدست صاحبقران نیفتاده بامجاز نمای

اقبال آنحضرت تفویض نمودند لاجرم بار دیگر کارگذاری توجه را بر سر کار آورده

تربیت و پرورده نعمت عنایت راجه بکرماجیت را که بنیروی موافقت

صیت اقبال و همراهی کوکبه جاه و جلال این فور برور و توفیق خدمت ذوالجلال

مظهر جلوه

مظهر جلوه تائید افتاده بود دیگر روز معروض از زبان ایشان بحضرت بیمانیش
آثار
جوهر دستبرد کره اشکال از عقده های محال آثار کشاده بسرداری عساکر ظفر
تارک افتخار بند روزه فلک اعتبار افراختند و بتاریخ ۲ شهر ماه سنه مذکور
جهانگیری مطابق غره شهر علمت شهر شعبان سال ۱ هجری بخلعت خاص رخصت
کامیاب سعادت اختصاص ساختند و راجه بهمراهی موکب اقبال حضرت گیتی
پناهی بگرمی شعله آتش و شتاب صدمه سیلاب بصوب صوبه پنجاب شتافته تا سرحد مقصد
هیچ جا عنان بکران عجلت و لگام باد خرام سرعت نیافت و چون خبر به راجه رسید
آن مقهور بمجرد استماع خبر توجه افواج قاهره از مقابله کوکب بخت و کوکبه اقبال
و مواجهه موکب جاه و جلال حضرت خلافت مرتبت روی یافته رایت ادبار

آیت افراشته پی تخت داردن برداشت و در سرحد بنیان

نیز با محکم نکرده بقلعه ستور که با متانت چاردیوار و حصانت حصار و سبان

جنگلهای دشوار گذار و دیگر کوهسار بدبهار افتاده و ازین راه

همواره سفر ظفر فدار از آن سرحد و مفر رسیده از آن سر زمین بود بناه

آورد لاجرم راجه همراه کرم عنان بکرم کماعی سپرده راه لوای قب آن

بدعاقبت سرکرده بیکبار سر از دامان آنکوهسار برآورد و پیمان نما

بر سر قلعه باخته اعلام استقلال در پای آن باره شرکسی برافراخت و بولاز

چندی که در میانه کارستانها رفت و بهادران بر سر خودنمای دستبرد آمده

کارپردازیها نمودند در آخر حال که گروهی از خیل مخالفان به باهسکی استیلاء

بمقابله

بمقابله پرداختند از برابری دلاوران جانفشان که در مقابله رابر سر جان

ستانی آمده بودند زیاده بر هفت صد تن سر باختند و نعبه السیف که در کنار

لبساط کارزار شطرنج مجادله غایبانه نپساختند باند از جان بردن دست

از جنگ بازداشته و جنگ توسل در دامان اشتمیان زده دم نقد

ازادی امان از میان بردند و دست به بند کمند گرفتاری واده بغل

بندگی سر افراختند و در دست آخر دست برد سرپنجه اقبال بحر دست

بر کسر الغرزین بند محال کشاد و فتح آن طلسم آباد یافت و سورجمل از میان

جا مفتی و سر در رستی بیرون برده پابتی چند چون گرفته راه فرار فرا پیش

گرفته تا قلعه نورپور که در قصبه دهمیری بنیاد نهاده راجه باسو بود هیچ جا.

بآرام جان نیافت و هنوز در نور پور آرام نگرفته چون در حوصله همت بتفاوت
خویشتن جای گنجائی مقابله و مجادله نیافت و از غایت هجوم سپاه و بیم خیل
اندیشه تبوهم با حصن برداشت چه حمله حصار هم طاقت احتمال آن حصن نداشت
ناچار از آن جا برگشته خود را به قلعه اسرال که در کوهسار سرحد راجه چنبا تعلق است
رسانیده آن باره سرکشش را که پناهگاه او بود پناه خود ساخت و چون
راجه از کار قلعه مو بار پرداخته به آهنگ تسخیر در قلعه اسرال باو رسید ناچار
از تسخیر آن حصار در گذشته سرانجام آن مهم را بوقت دیگر باز گذاشت
و بلاتوقف عنان یکران عزیمت بدان جهت معطوف داشت و هنوز سورجمل
در تنگنای آن حصار قرار نگرفته و در دایره آن معقل را مانند فضای منزل

فرو گرفت

فرو گرفت وهم در سرسواری بر سر یورش آمده فضای های حصار را

جلوه گاه ظهور حق کشش و کوشش نمود نا بته روز بهادران ظفر اندوز

رایت جد در معرکه اجتهاد افراشته هوای عرصه گاه جهاد را محل سرکشی

آتش کین بلیغ داشتند و در عرض اینمدت پیوسته شمشیر غرا علم ساخته

از بالای لوای والاسر سرافرازی باوج عالم بالای افراختند و سیوم روز

نمازیان جاوید فیروز بتایید نیک اختری اقبال اینصاحب قران نصرت قرین

نوید بهره وری یعنی سعادت ظفر و توفیق فیروزی یافتند و درین وقع

در عرصه پیکار و اقعه جانگاه تیغ بیدریغ بر سر نزار ناکار افتاد و فضای

بسر م عمل اسیری بر گردن جمعی کثیر نازل گشته و حادثه زنجیر گرفتاری بپای گروهی

انبوه برخورد بالجمله چون خاطر راجه از کار سورجمل بدمال که از قلعه اسراک

رو گردان شده به پشت گرمی پناه راجه جسار و می التجا بجبل خانه او

آورده بود فراغ خاطر فی الجمله یافته بجانب ظلمت آباد نورپور شتافت

و علی الدوام اقبال شاه خورشید جاه آسمان جلال جلوه مسمی در ساخت

اسم ظهور نموده بفیض پرتو آفتاب فتح بی حجاب نقاب غنی و نقاب بدافعی بر بوم

و بام و دران روکش خرج احقر یافت راجه بعید بکنگ آهنگ تسخیر قلاع

آن سرزمین نموده پیشرفت معامله رفته در پای هر حصار روز گاری بر سر

کارزار بود و اگرچه چندی از غازیان سرافراز سر در سر آن کار کردند و لیکن

بانکه مایه مدتی کم فرصتی روزگار را فرصت نداده آن مهم بپایان نرسید

کار فتح بسر بردند و چون راجه از پرداخت این کارنامه باز پرداخته

عزم تسخیر حصار راجه جیناو استیصال کلی سورجمل را مصمم ساخته در اثنای راه

بر بدیه خبر رسید که بادهو سنگه برادر سورجمل سر از نقشه کبری بر آورده و از راه

کمال ادبار بحصانت حصار کوتله که از شش طرف چاه دیوار آن برای بنیاد

اساس یافته قوی دل گشته و از روی استظهار تمام ما سفر از بنیاد این برج

ابی بسکرم اعتماد کرده غافل از آنکه بباد جولان بادپایان آتشین

عنان چون غبار راه از پیش بر خیزد و مانند نقش بر آب پامال شوم

طوفان فنا گردد بالجمله راجه بنا بر این خبر از راه رعایت دواعی حزم

بهبیش آهنگی عزم جزم بآهنگ استیصال بادهو سنگه ناچار تجویز انعطاف عنان

نموده از راه لعوب قلعه کوته شناخت و بلفقای پاره بار سیده هنوز

بار سیده خود را بپای حصار رسانیده هنگامه قتل گرم ساخت و در حال

دلاوران موکب اقبال را سرگرم کار یورش نموده و باندک روز کار یکه

کار اهل حصار رفته رفته از دستباری آنسر باری رسید با آنکه بکرر غازیان

سرافراز به ترکتازی در آمده در برابر دستبرد ناپایان نمودند بپای بردی

ثبات قدم و دستیاری ناخن کوشش گره ازین عقده سربسته نگشودند

ناچار در آخر کار از چاره سازی استعمال شمشیر دست کشیده باعمال فنون

بدبیر پرداخته هزار جر ثقیل خود را بنوای خاکریز رسانیدند و بنصب آلات

فتح منصوبه نقب و سرکوب و سیبا با ملاحوالة فرخنده بر سر پیش پیشهای بدیگر پیشرفت

معامله رفتند

معامله رفتند و در آخر حال از انجا که اندازهای رسای اقبال نایدا است

نقش مراد و در عرصه قبول درست بستن افتاد و بتوجه همت شاه والا

جاه شاهنشاه فتح الباب رخ نموده دست بر کشاد آن فیل بند ساختند چون

راجه سر انجام آن مهم مانند سایر این مهام بپایان سر انجام و سر حد اتمام

رسانیده به نیت تمام کردن کار سورجمل آهنگ مقام راجه خیا نموده درین اثنا

موافقت بخت و همراهی اتفاق از انجا که هواره اسباب فتح اصحاب سهم استعداده

اماده میکردند و پیوسته مطالع پیشرفت کار باخدایان روزگار مهیا میشود

مواد ظفر و مقدمات نصرت اولیای دولت بخود سر ساخته و پرداخته شد

مفسده فساد ماده وجود آن مطرود بپای خولیش لساحت دفع کراند

و راجه جینبا از راه دولتخواهی در آمده همگی اموال آن بد مآل را که چهارده

زنجیر فیل و دو و بیست اسپ عراقی و ترکی از انجمله بود با مردهٔ مرگ آن

بدنهاد نزد راجه فرستاد و راجه مجموع آن نقود و اجناس را بجنس بدرگاه

جهان پناه ارسال داشته و چون این کار دور از کار بی دردسر شمشیر و مآثر

تدبیر بسر خود لشکر از پیش رفت و عقبه بدین دشواری بی میانجی کار گذاری

سعی پای خود لشکر از پیش برخاست راجه از همه رهگذر فراغبال با جمعیت خاطر بموجود

در سایهٔ سواداری رایت اقبال حضرت ظل اللهی و سعادت همراهی موکب نصرت

بادشاهی بصوب قلعه کانگره راهی شده برای استیصال متحصنان قلعه افراسیاب

چون آلات قلعه گشای آماده گشت و ادوات پیشبرد معامله مهیا شد

مجاهدان

مجاهدان معرکه جهاد که به نیروی دلیری خداداد و دلاوری مادرزاد

از اظهار شجاعت و نمایش دستبرد جلادت بی‌شمار بودندی بمیانجی

بازهم آغوشی کشند و بازبنت همدوش کمان گاه بگاه به عدو بندی قلعه

کشائی کمین میکشودند و از بالای لوای هوالالای این صاحب قران همایون

نشان بید ستیاری تیغ و همدوشی خنجر یورش میکرده دستبردها مینمودند

مخالفان با آنکه از عدم وحشت صیت اولیای دولت بعد صولت ثبات

قدم تمکین شان که متهم منزل عدم بود بپای مردی رکاب پا محکم مینمودند

و دست از کار رفته‌شان که ارباب تب لرزه و تب و اضطراب دستند بسا

رعشه و پامال لرزه مذکور گردیده بود بدستگیری عنان رو به پایداری مینهادند

گاه و بیگاه به سستی کمان و بال سربلند پرواز گشته روی پشت نما بادرد

گاه می آوردند و از پهلوی چهار انبه و روی شهر سرکشیده دلیرانه بروی

دلاوران میشدند و به بستگی زره و سرداری مغفر استظهار یافته

بدستگیری ساعد بند و دستار برکمند اعتصام جسته در میدان جلادت خجسته

خویشتن داری بحد وجودنمای تهور مینمودند بالجمله در عرصه امیدت که کار

محاصره بطول کشیده اگرچه سرمایه عزم کوتاه نظران سست رای او قصور نهاده

و پله امید پست فطرتان سبکسر بپایه یاس رسیده بود ولیکن چون وثوق

رجای راجه و بهادران اقصی درجه کمال داشت و از حقیقت اصل کار بکمال آگاهی

داشتند و در باطن برآمد کار را بکارگذاری موافقت توفیق الهی و همراهی همت

حضرت خلافت

حضرت خلافت پناهی باز گذاشته بظاهر از راه دفع حجت روی کار
نگران ظاهربین وسنی درکار داشته رایت بجلدو میدان جلادت بر
افراشتند ناگاه از انجا که کار کشاء اقبال است لطفهای غیبی رخ نموده
از هجوم خیل رعب که از خود اسمانی است ساحت حوصله متحصنان تنک فضا گردیده
بالتماس امان و تسلیم کلید قلعه در دار الخلاص نجات بر خود کشودند و همانا
آثار رسوخ عزیمت که همه کار عزایم امامت واسمای عظام آمد کار خود کرد
طلسم حصانت این کهنه دژ شکست چنانچه کوسی همه کاری تدبیر و سرکار
شمشیر آن کار به سر خود سر بنده بیکار گذاری نهی امر و دستیاری زید و عمر
سرانجام آن مهم بپای خود بپایان رسیده چار دیوار آیین والا حصار بر قرار

کوهساری البرز آثار اساس یافته که هما نا آشیان بسر طایر بر دامان

آن واقع شده و مطلع تیغ آفتاب ز مشرق و ز آب تیغش ساطع گشته چنانچه

شهرت این خبر در سلسله تواتر روایات هنود درباره کیفیت احوال

این کهن باره بصحت پیوسته که از مبدای بنیاد این طلسم آباد تا اکنون که

بر توسنج اولیای دولت روز افزون بر ساحت آن یافته سر پنجه استیلای

هیچ زبردستی و دست تطاول صاحب جوانی یک کف زمین ساخته و مؤید

این معنی است آنچه بقلم مورخین اسلام در طغراهای سلاطین دهلی

رقم این معنی صورت اثبات پذیرفته که از سنه ۷۲۰ هجری که مبدای ظهور سلطان

تغلق است تا سنه ۷۷۲ که آغاز جلوه گری اقبال است پنجاه و دو مرتبه ظاهر شد

دیری حصار

۷۵

و بدین حصار مرکز رایات محاصره ملوک ذوی الاقتدار و امرای والا

مقدار گردیده و هیچ یک بر نصرت اندوزی ظفر یافته اند لاجرم عنان

عزیمت از نهضت بهوای تسخیر آن بافته اند از جمله فرمان روایان سلطان دهلی

فیروز مدتی و متمادی دربن وادی داد کوشش داد و چون چاره سازی

سعی سودمند نیفتاده و فسونگری تدبیر با مصلحت با چهر تقدیر برابری ننمود

ناچار ملاقات راجه آنسرزمین را انجبار فیروزی مراد دانسته از سران در

گذشته از پای بر خاست و از امرای عظیم الشان جهان خان ترکمان

که از اعاظم اولیای دولت صاحب قران عرش آشیان بود عمری بهوای ایمکار

در سر داشته چندی سر از پای انحصار بر ندشت و چون نساخت تا یار ما کشیده

از سر آن آرزو برخاست آری برآمد هر امر دشواری در زمین در آمد

روز کاری هست و آمد هر کاری چشم بر راه ظهور کار کرداری و تا وعده آن

بسر نیاید آن کار بر نیاید و چون وقت آن کار در رسیده بود ناچار آن نیز

بر نیاید

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت جنت مکانی از منظر همایون حضرت خلافت مرتبت

شمایل جهانبانی و دلایل گیتی ستانی مشاهده می‌نمودند و از روی کار اطوار

ستوده این برگزیده حضرت پروردگار امارات کامرانی و کامکاری و آثار

جهانگیری و جهانداری خاطر نشین اندیشه صواب قرین منیر می‌بودند از ین راه

همواره درباره تمکین خلافت این نظر یافته لطف ازلی در صدد اظهار آن حالت بودند

نا آنکه

تا آنکه ظاهر بینان سست یقین که از آثار بر مؤثر استدلال مینمایند راه
گم نکرده پی به منزل مقصود برند بنا برین مقدمه هر کاری دور از کار که
رو میداد و سر انجام آن بشمشیر قضا تاثیر این شهنشاه آفاق گیر رجوع میشد
و هر امر دشوار که پیش می آید پیشرفت آن به انگشت تدبیر قدر قدرت
آنحضرت تفویض میرفت و در اثنای کارگذاریهای تائید که قصه فتح رانا بتوجه
همت اقلیم کشای حضرت گیتی ستانی رو داده بود رایات جاه و جلال
بسیزدهم سال فرخنده فال از عهد دولت سعادت عهد جهانگیری بصوب
صوبه گجرات ارتفاع پذیرفت و گلزار جاوید بهار خطه احمدآباد از گل تنزل
آنحضرت گلگل شگفت دران ایام سعادت فرجام که معامله جام و پیمانه بر

باهتمام تمام آنحضرت صورت یافت و واقعه مبینهیان کار آگاه بپایه سریر
عرش اشتباه رسید که سورج مل پسر راجه باسو از حد اندازه خود در گذشته
سر رشته اطاعت از دست گذاشته و پای از شاهراه انقیاد بیرون
نهاده بسر حد پرگنات پنجاب فرمان دست درازی داده لاجرم حضرت جنت
مکانی گوشمال آن ادبار مآل را بتوجه اقبال و اقبال توجه حضرت جهانبانی
حواله فرمودند و تسخیر قلعه کانگره که از دیرگاه باز مکنون ضمیر انور بود بآنحضرت
تفویض نمودند و حضرت گیتی ستانی بنفس اقدس بموجب حکم لشکر ظفر اثر کشیده
راجه بکرماجیت را که تربیت یافته این حضرت بود و مکرر مصدر افعال نمایان
شده بسرداری برگزیدند و راجه بتاریخ غره شعبان سنه [illegible] هجری به تشریف خاص

رخصت

رخصت اختصاص یافته روانه مقصد گردید و هنوز در دهلی راه بود

که سورجمل بمجرد استماع خبر توجه موکب نصرت وداع طاقت نموده روی

براه بازگشت آورد و تا نواحی بیهان هیچ جا قرار نگرفت و انجا پای

ثبات استوار نموده تا قلعه سور که بهورره موطن داران آن دیار بود

مراحل فرار پیموده حصاری شد و چون راجه از فرار سورجمل خبردار گردید

بشتاب هر چه تمامتر خود را بپای حصار رسانیده چار حد انرا که چار دیوار کوهسار

و جنگل دشوار گذار در میان گرفته بود در میان گرفت و همدران گری

هنگامه یورش گرم ساختند در هیچ جای فضای بپای حصار را از اشتعال کارزار

خالی نگذاشت و در اندک مایه مدتی که مرحلها نشیب رفته بحوالی خاکریز رسید

بهادران بر سر قلعه دویدند و در همین یورش بکار کشائی کوشش کار فتح

از پیش برده قلعه را بتصرف در آوردند و متحصنان را به تیغ بیدریغ گذرانیده

جمعی کثیر را اسیر و دستگیر ساختند و چون سورجمل از لشکر ادبار اثر خویش آثار

ضعف دریافت پیش از آنکه معامله جنگ یکسو شود بیکطرف برده بجانب قلعه

نورپور که راجه باسو در موضع دهمیری اساس افکنده به پرتو انتساب نام نامی

حضرت جنت مکانی به نورپور موسوم گردانیده بود راهی گردید و چون

بدان مقام رسید و در حوصله خویش جای گنجایش اقامت و مقاومت ندید

ناچار قرار تحصن در قلعه اسرال که در کوهستان سرحد راجه جسپال واقع است داده

روی التجا بدانجا آورد و چون راجه از کار قلعه مو باز پرداخته اراده تسخیر نورپور

مصمم ساخت

معصم ساخت خبر یافت که آن مقهور در نور پور زیر آرام نگرفته بقلعهٔ اسرال
شتافت لاجرم بنابر رعایت صلاح وقت بتسخیر آن حصار بند را الوقت دیگر [افگنده]
بیدرنگ آهنگ قلعه اسرال نموده و چون بظاهر حصار رسید و هنوز از گرد راه
نرسیده بود گرداگرد آن محیط را دایره وار فرو گرفته به تهیهٔ مصالح پیشرفت کار
پرداخت سیوم روز که اساس محاصره استحکام یافت و ادوات فتح و استیلا
طغر آماده گشت و پایان این روز بروز سرپنجه جلادت غازیان جاوید [?]
فروزه عقده شور کشاد حصار بند بگشایش کرانید و درین واقعه زیاده از
هزار نابکار سر بنهادند و خلقی بیشمار تن بگرفتاری داده جان مفتی بیرون [بردند]
و سورجمل مطرود با معدودی چند خود را از رخنه دیوار بند بیرون افکند و سر خود را

بهر دو دست گرفته بطریق معهود راه فرار فرا پیش گرفت و از راه

قلعه ادبار رو بقلعه راجه خیبا آورده و خیل او خیل گردید بالجمله چون راجه

از استیصال سورجمل فراغ خاطر بهم یافت بعجلت آرائی تدبیر بر سر کشور

کشائی آمده بالفعل دست از عدو بندی باز داشت و بتوجه همت حضرت

گیتی ستانی بیشتر گرم گشته بدین نام رو بقلعه گیری نهاد و باندک فرصتی بهمراهی

نصرت
کوکبه اقبال و موافقت کوکب سعادت حضرت خلافت مرتبت توفیق

سود کرده
یافته بر تسخیر پاره های شت کانه یاری و بهار و نور پور و دهیه و حوالی بکر دینه و

بیدرانی
هر یکی در برابر قلاع سبعه چرخ خیبری دم از برابری نیز نزند دست یافت و

تمام
گرمی آهنگ استیصال سورجمل عارض اقبال افروخته سر استقلال افراخته با قلعه را

راه قلعه راجه جبا سر کرد و چون بدانصوب رایت کردید در اثنای راه خبر یافت
که ماد هو سنگه برادر سور جمل و از غایت زیاده سری بلغت گیری بر آورده
از روی کمال کوتاه نظری نظر باستحکام قلعه کانمره که از یک طرف بر آب بنا یافته
یافته پشت گرم و قوی دل گشته ازین سطوت بیک نصرت این نشسته لا جرم
راجه از روی بد سری و راه حزم از راه باز گشته روی توجه براه کومله آورده
و چون تا آن سر حد رسید فضای پای حصار را جلوه گاه رایات اقتدار ساخت
و هم بر سر سواری خیانچه راه سرداری و شرط کار گدای است به کار مجاصره
پرداخت و چون اسباب کار سامان یافت و همت کار طلب بعرصه گاه سعی
نشتافت راجه سر گرم پیشرو و مطلب شده هر روز معرکه کارزار را از صبح تا شام

گرم بازار داشت و از طرفین دلاوران داد دلیری داده بر سر کار بودند

و بهادران دست با ظهار دستبرد بر آورده بدینسان نمودند در رفته رفته

کار مخالفان از دستبازی بسر بازی کشید در آخر کار کارکشائی اقبال

خدیو روزگار کلید فتح این حصانت آباد بدست غازیان عساکر اسلام داده

و چون این عقد دشوار از پیش راه پیشرفت کار برخاست باراده

استیصال سور جمل را پیش از بیست تسخیر کامکره پیش نهاد همت خداداد نمود

راهی قلعه راج خیا شده بود که درین اثنا عرضه داشت او که مضمون آن

اظهار دولتخواهی و درخواست امان و مژده مکث سور جمل و ارسال همگی اموال

آنخسران مآل بود رسید و قهار بر فرستاده او مجموع آن جمعیت جهات داد که

چهار عده زنجیر فیل مست و دویست سر اسپ عراقی و ترکی از انجمله

بود رسانید و راجه جمیع آن اسباب را از نقد و جنس پیشکش بپایه سریر اعلی

ارسال داشت و خود بلا توقف روی توجه بجانب کوهسار کانکره آورده وسعت

تمامتر خود را بسواد آن نزهت آباد رسانیده اعلام اقبال در ساخت

قبل افراخت و در ساعت بخشیان عظام و توپچیان را به بخش کردن

مرحلها امر که کارگذاران بیکار را سرگرم کار نموده و پس از چندی که مرحلها

پیشرفت و سر نقبها بپای حصار رسید و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شد

و حوالها بسرکشی سر افراخت بهادران بر سر اظهار دستبرد آمدند متحصنان

بر سر ناموس پای محکم نموده بر سر کار رفتند و هر روزه از طرفین داد دلاوری

و دلیری داده عرصه کارزار را کارستان نمودند و غازیان در پیشرفت

یورش کار از سرحد امکان کوشش در گذرانیده در ادای حق مساعی جمیله

دست از رستم دستان ببردند و سرانجام کار که از کارگذاری شمشیر مطالب

از پیش نرفت و به کلید تدبیر کاری نگشودند به نیروی بازوی همت کشور

کشای حضرت گیتی ستانی که دست پرورد تایید آسمانی است دستیار افتاده

قفل اشکال این حصار بند طلسم پیوند در شکست نهاد و کلید فتح این اشکال آباد

بدست مجاهدان معرکه جهاد افتاد و حقیقت کار آنکه چون کار محاصره بطول کشید

و در عرض این مدت از مخالفان خلقی بیشمار از کوچه راه تیغ آبدار با تش

دوزخ پیوستند کاربران گرویا بکار تنگ شده به تسلیم کلید قلعه سیوستان آباد

کار شناختند

نجات یافتند و راجه بشکرانه این فیروزی عظیم که روزی هیچ یکی

از پادشاهان هفت اقلیم نگردیده جان بخشی بقیة السیف نموده همگی را امان

داده حراست قلعه را با ظفرنامه این فتح مبین که خاتمه فتوحات گذشته

و فاتحه نصرت های آینده این صاحبقران ظفر قرین است بوالا درگاه شاه

جهان پناه فرستاد قلعه اسکال پیوند کانگره که شش در بحر هند دروازه اش

روی گشاد بدیده و همت والای هیچ زبردستی دست اندازی سایه پیرامن

دامن تسخیرش نرسانیده در صورت شمالی صوبه پنجاب بر فراز کوهساری

اساس یافته که سر کنگرش با پیشطاق ایوان کیوان همسر افتاده و پایه

اش قدم بر قدم سر منزل قارون نهاده بحیث رفعت آن کوه اندوه

شکوه آسمان کای پس کوه ز شنغش گشته جیب کهکشان چاک کنده

پای در دامان افلاک سبک سیر آسمان ز راخترامش زبان سکین

ز سبکی نامش سر شش حرف فلک را سبز کرده بر دو سیره سپهر سبز خرد

بشهادت همه براهمه هند از مبداء بنیاد این کهن اساس که بجز عالم ابوغیب کسی

بران اطلاع ندارد تا سنه ۱۰۲۷ هجری که از انماز جلوه گری شاهد العزت است

صورت نبی تسخیر انحصار کرده ان نظر در مرات تصویر صاحب سریر حکومت

نه بسته و نقش مراد نیغی بر آمد کشاد این طلسم آباد بر صفحه مثال سیح بلند اقبال

درست نه نشسته و شاید این دعوی و پیوند این معنی ست آنچه موجان اسلام

باتفاق معنی و بیان بر آیند که از سنه ۱ هجری که تاریخ تسلط سلطان تعلقست

بر سر سلطنت

بر سر سلطنت بر دهلی ما اکنون که اولیای دولت ابد مقرون دست تصرف

بران یافته اند پنجاه و دو صاحب اقتدار از سلاطین کامکار و امرای عالیمقدار

بمحاصره این حصار پرداخته اند و با وجود اقتدار تمام و قدرت بالادست

هیچ یکی در باره تسخیر این آهن باره کاری نساخته اند از جمله ملوک عظیم الشان

سلطان فیروز شاه و از امرای نامدار مکان جان جهان ترکان که از کبار

امرای عظام دولت عظیم اکبری بود عمرها هوای این مطلب در سر داشته

در پای این کوهسار قدم ثبات افشرده اند و با آنکه هر یک در کمین تیوری و

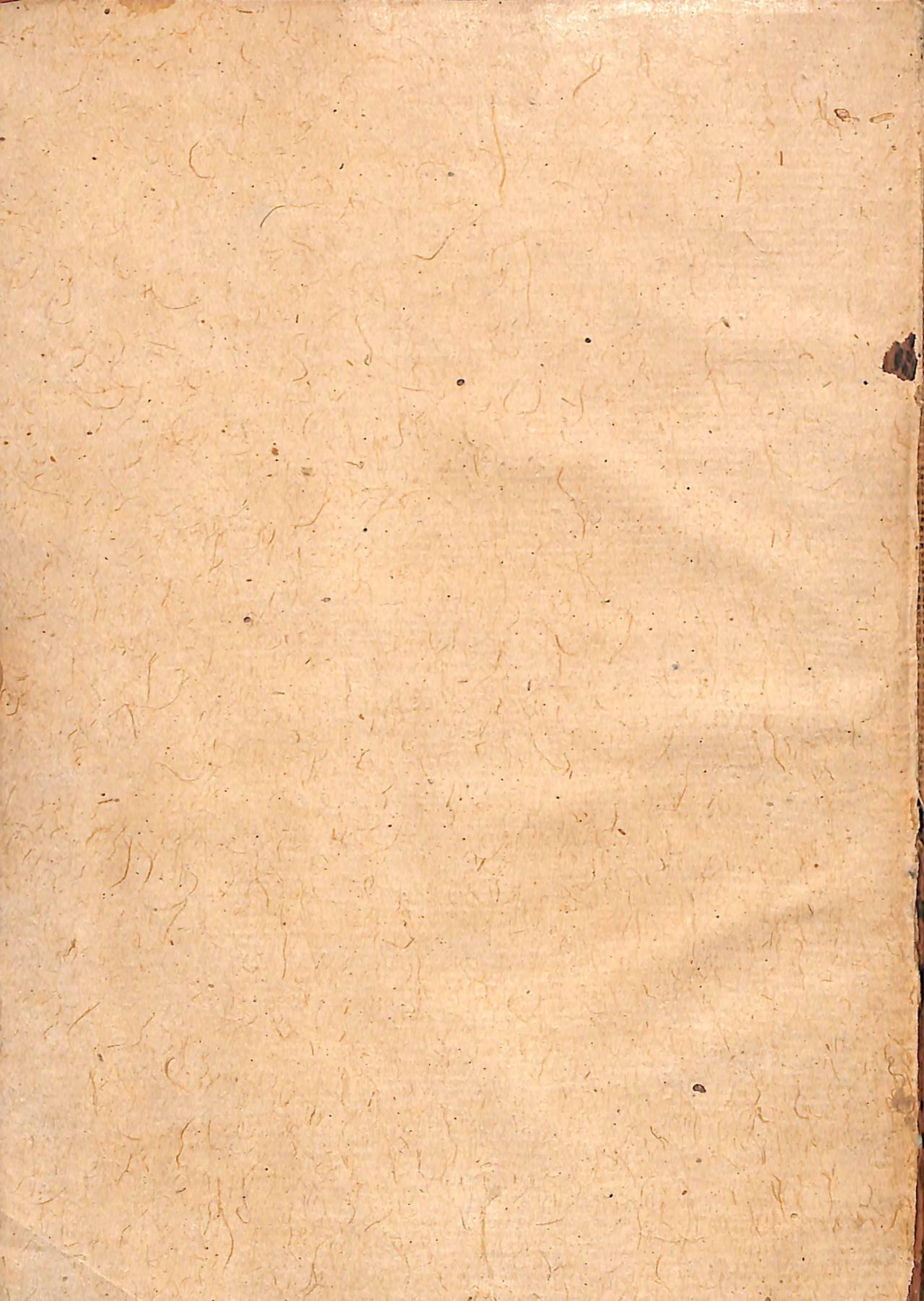
طور اندوزی انگشت نمای شهرستان شهرت بوده اند دست بر تسخیر آن نیافته

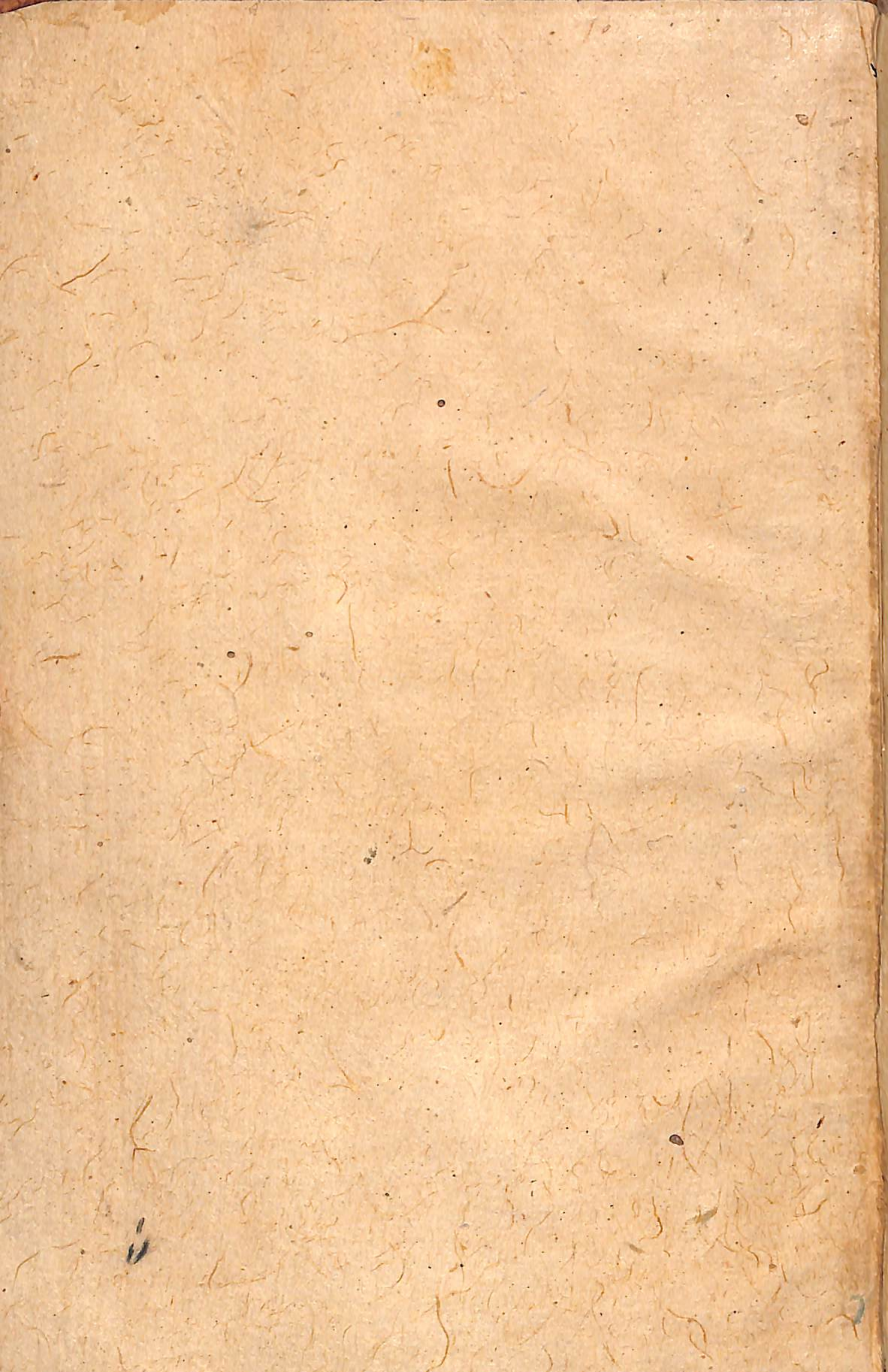
انگار بسر برده اند آری طلسم دشوار هر کاری به اسم عظیم نامداری بسته شده

و بر عقده سر در کمی بکوشش ناخن تدبیر سوری بگشایش گرانیده

بر گرهی را که بر سر نی زن است آن گره اندر گره ناخن است

تمت تمام شد ۱۰ ربیع الاول ماه بهادر در ... ۱۱۹۷





657

